

جزوه اصول ۳

استاد نصیری

1

« لیل شرعی غیر افتر »

دلیل شرعی غیر لفظی:

مقدمه:

سابقاً بحث شد که دلیل شرعی دهی لفظی و دهی غیر لفظی

است، که مقصود از دلیل لفظی، لایم معصوم اعم از کتاب و سنت

است، و مقصود از دلیل غیر لفظی، فعل و تقدیر (سنت در مقابل)

یک رفتار خاص)

حالات فعل

ترب فعل از سوی معصوم → دلالت بر عدم وجوب

دارد، اینجا ضمه صفت

انجام فعلی از سوی معصوم → همراه با قریبه و بدون

صحیح قریبه ای

7

۱- همراه با قرینه: اگر همراه با قرینه ای باشد، مقتضای تعلیل بود

آن را دارد (قرینه را هم سخن: مثل اینکه اما می شود می خواهید

و هنوز می باشد به شما می آموزم، و با هم می خواندیم: اما سخن را

برای جواب (بند برسد) در این صورت، چنان یا جواب فعل

ثابت می شود به مقداری که قرینه دلالت بر آن دارد یعنی اگر قرینه

دلالت بر جواب داشت، و لجب را در حال بد چنان بود، فعل

چنان دارد.

۲- بدون قرینه: در این حالت ابتدا باید روشن شود که فعل

از افعال احتیاجی معصوم نیست مانند: نزدیک دانفرد، بیش از ۴۰۰۰۰۰

در این صورت: در هر فعل دلالت بر عدم حرمت دارد یا حرمت نیست.

این کار از افعال احتیاجی معصوم بود ← هیچ جلسی با آن ثابت نمی شود.

سؤال → آیا افعال برعکس حروف می توان در حجاب و استعجاب را نیز ثبت کرد؟

جواب → هرگز امکان ندارد، مگر در دو مورد:

۱ الف = در صورتی که فعل، یماری باشد چنانچه معنای برای

یماری بودن، بدون، رجحان، وجود ندارد. مانند: طولانی شدن

و دعای و سجده ای آخر نماز.

۲ ب = البته محرز نشود هیچ اندیشه ای غیر از اندیشه شکر و حمد

ندارد. مانند: بایستی راست داخل در صبحه شدن - در شب نشسته

آب خوردن - برداشتن آب رهنورد یا درست راست.

نکته → برای احراز این رجحان ۲ امر لازم است:

۱ - گذر فعل

۲ - مواضع بیان فعل در جایی که از چند جای است به جمع

انتقایی آن را ندارد.

در رد فعل اگر دالالت بر درجهان (نفاست) چنانچه از جهت ندارد، آیا دالالت بر عدم موجود بودن (یعنی مکروه نبودن) دارد؟

مابودید در حق معصوم، ترک اولی (یا فعل) بدون (چنانچه است) یا نه چنانچه ندارد چنانچه ندارد،

در صورت عدم جواز ترک اولی،

در صورت ترک فعل \Rightarrow حکم استیجاب مقتول.

در صورت انجام فعل \Rightarrow حکم بدون بودن و مستحب

بودن ترک.

نکته: قضایه است توجه به این نکته که فعل و ترک معصوم در حدیثی می توان

از این دو برای اثبات حکم در حق مطلقین استفاده کرده طرف و شرایط احتمالی

در حق در حکم، وحدت دانسته باشند، به عنوان مثال: اگر امام جهاد اندیشی نداشته

نمی توانیم حکم به جهاد اندیشی صادر کنیم چنانچه طرف و شرایط است و از طرف

چون فعل صامت است، اطلاق ندارد.

اسکال و اعتراف

بنا بر وجهی که این نکته، اعتداف عامی وارد شد، نه این

بیان که از آن جهت که نفی و امانت همواره معصوم را از غیر معصوم جدا می کند

چگونه می توانیم بر اساس فعل معصوم اثبات حکم نسیم؟ (یعنی از آن جهت که

ضرف نفی و امانت بین معصوم و متکلفین بیان نیت، پس امانت اثبات

حکم شرعی از فعل معصوم وجود ندارد)

← جواب ← احتمال در حالت ظرف امانت و نفی فتنی است،

بنا بر آنکه خداوند فرمود: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ

که این آیه دلالت دارد بر آنکه برای امام ائمه و راهبان حَسَنَةٌ یعنی باید

رفتار آن ها برای مردم الگو باشد، نه بر این آنچه نیازمند دلیل است.

اختصاص به فعل معصوم است نه اشتک آن ها این معصوم و مردم

حالات سکوت

← زمانی که معصوم بایک سکوت یا رفتار معین مواجه می شود:

← یا آن رفتار و انی بدید و رد می کند به این دلیل

اشاره لغض است

← یا انی در مقابل آن رفتار سکوت می کند

سکوت که نشانه ازاضداد و تأیید آن رفتار است

حالات سکوت معصوم بر اضداد و تأیید بر اساس دو حالت است:

← الف = بر اساس نکته عقلی:

← ۱- از آن جهت که معصوم مطلق است

و هر مفسر در مواجهه با رفتار خطا و ضعیفه شخص از منکر و تعلیم جاهل و ادا دارد، بنابراین

معصوم نیز چنین است، البتّه در شرایطی که از سن و تعلیم جاهل و مجرد باشد.

۲- بر اساس هدف دارد بودن شرع که از شرایط آن این است

که آن رفتار که معصوم در برابر آن سکوت کرده، عرض شرعی فطری

راغوبت کند، نه این رفتار خاص، ←

۳- در مستقیماً به محدودیت شرع مترقیان شود، مثل: عمل کردن به خدایه

در احکام شرعی

۴- درگاه مستقیم مربوط به محدودیت شرع نیست، اما اقتضای اعتماد به

محدودیت شرع را دارد مثل: عمل کردن به خدایه در عرفیات در صورتی

که بترسد این عادات شود در عرفیات است هم ورود پیدا کند.

باب - بر اساس نیت استیلائی: ظاهر حال معصوم این است که حافظ

شخصیت است و مبلغ احکام شرعی پس سکوت او یعنی اعتماد و تأیید.

نکته: نکته‌ی استنباطی نیازمند شرایطی که در فقه عقلی مطرح بود نیست.

سیره عقلی

سکوت معصوم در امور دال بر اقصاء و تألیف است که معصوم با رفتار معین

مواجهه شود، رفتاری که معصوم بآن رویه روی نمود:

یا سکوت و رفتار خاص است مانند نلس در وجود جرعه‌نور

امام و سکوت امام.

یا سکوت در رفتار عام است مانند رویه پوشیدن با رفتار

اجتماعی که همان سیره عقلی نامیده می‌شود مثل سیره عرفی

شود «عقلا بها هم عقلا» این را بر تحقق کلیت می‌دارند به

واسطه حیا، پس اگر امام در مقابل این رفتار اجتماعی

سکوت کرد، سکوت دال بر اقصاء و تألیف است.

سؤال

اگر چه در معصوم نه از استیلا اولیست پس شود آیا در آن عمل

خارجی ضعیف تعلق دارد یا برزقته ای که در ذهن عطله مدلل است؟

ج

آنچه مورد امضا است آن عمل خارجی نیست بلکه مدلل در ذهن

عطله است و بر این جواب دوام مدلل است:

اولاً: عمل خارجی از آن جهت که ضابط است،

در حالت برزقته از جواز نفسی تواند داشت باشد، اما اندک بیوسیم نه بلکه

مدلل مدور تأیید است پس توان با آن حکم تعلیفی یا وضعی را

تأیید کرد. مثال حکم تعلیفی مانند: «سیر بر عمل به خیرت»

که از نظر اقتضای لزوم عمل به آن را دارد. برخلاف عمل خارجی

که حق جواز را تأیید می کند. مثال حکم وضعی مانند: «

بسیار در باب حیا، که ارتقاء اعتقادی ملت را دارد بر خلاف عمل خارجی که بر

ایشان اثر جواز تصرف نمی تواند داشت.

← خصوصاً: از آن جهت که اقتصاد احتیاج به عمل خارجی

ندارد و محقق به نفعی مدلل است، بنابراین اگر عملی در عصر معصوم

در این زمینه وجود دارد (مثل انبیه حیا، حق احتیاج به ماهر داشته

باشد) اما آنچه در احوال مدلل است دایره وسیعتری دارد. اسلوب

کشف از اقتصاد آن دایره اوسع است مثلاً امروز چون وسائل

پیشرفته شده، حیا نه تنها به ماهر بلکه به عوام و هر چند بیسری نیز

می تواند جاری شود.

فقه مضمون
 لازم است برای استشفاف افندی مسیره، معاشرت

آن مسیره را عصر مضمون، و نیزه سکوت مضمون، در امضا و تأیید ظهور ندارد.

سؤال
 ← گفته شده مسیره متأخر، همچون مسیره معاشرت چنانچه

مضمون علی رغم اینکه مخالف است اما به اعتبار اینکه موجود است،

من اینکه در من نشود پس سکوتش را شرف از انصاف است.

جواب
 ← گفته محلی دلتی استحضاری در عصر غیبت انجام نیتند، اما

نست به نیت محلی، بدان جهت است که در حال غیبت امام،

تکلیف شخصی از قلم و تعلیم جاهل را ندارد، و آنچه لازم است بدانجا پیچیدن

طریق صحیح است و فرض این است که آنچه سبب این غیبت

شده، خود مردم هستند اما نسبت به لغت استغاری بدان جهت است که

استغاری از عریض بدین جهت است که معصوم است و معلوم است که حال غیب

لنگه نفر کند بر استغاری از معصوم از سلوک معصوم

لغت مهم
در بیان این، دانسته می شود که دانسته نیست سیره عقلا به

از اعضای شارع به این ملک است که سلوک از یک سیره دلالت

براعضا، و تأیید دارد به این ملک که شارع، سید عقلا و رئیس آن است

لیکن آنچه بر عقلا صرف می کند بر شارع نیز صرف می کند به این

مکان است این جهت که اهل معصوم چون رئیس عقلا است

در یک بعضی با آن ها مخالفت می کنند و باقیه آن ها را مورد

تحفه قرار می دهد

اثبات صغری (دلیل شرعی)

مقدمه → روشن شد که استفاده از دلیل شرعی متوقف است بر

سه امر:

۱- دلالت دلیل شرعی

۲- اثبات حدود (صغری دلیل)

۳- حجیت دلالت (بسی دلیل)

و اکنون آنچه در باب دلیل شرعی بیان کرده ایم از جنبه دلالت دلیل

شرعی است و اکنون می خواهیم ببینیم چگونه می توان اثبات کرده دلیل

شرعی صادر از سوی شارع است؟

در حقیقت می خواهیم ببینیم چگونه می توان صغری دلیل شرعی را اثبات

کرد؟

اثبات صوری دلیل (اثبات صوری)

۱- راهی از طریق وسایل اثبات وجودی است یعنی به

صورت وجودی خیزم و یقین به وجود پیدا می کنیم

۲- و راهی از طریق وسایل اثبات نقیدی است یعنی

شماره مدارا ملقبه به وجود می ندهد مثل اینکه بگوید به آنچه نقایات من در سند عمل است

وسائل اثبات وجودی: ❀❀❀

در صورتی که شخص ظاهر را به شیء می شناسد و سائل می گوید واسطه ای آن ها را می یابند

خیزم به وجود دلیل برایش ثابت شود مثلاً در آمدن شمع در آن ها

لغیت اما الله و سائله و سائله

۱- اخبار حسّی و نقدی موجب یقین می شود که توانست

۲- اخبار حدیسی بقدره موجب یقین می شود که فتوای قضای

زمانی که به درجی اجماع برسد.

۳- آنچه به نحو ائسی (از معلول به علت) ناشف از دلیل شرعی

است که سید فاضل

خبر می تواند

هر خبر حسی فی نفسه هم اصحاب موافقت با واقع را دارد و هم احتمال مخالفت

با واقع، نفس و احتمال مخالفت

باین خاطر خطای منجید است.

باین خاطر نقد خبر بر ادب به دلیل

و علی یقین.

امادر صورتی که اخبار از یک واقعۀ یقینی بقدره شود احتمال مخالفت با آن

نکته: آیه چهل و نهم برای تعداد مجریین در توانه مراد است؟ برای

رسیدن به یقین؟

جواب: هرگز نه معنی مراد نیست. چرا که رسیدن به یقین همانگونه که

مذکور است از عوامل کم، متاثر است از عوامل کیف نوعیت مجریین

میزان و تقاضای رفاهت و سایر عوامل دخیل در ایجاد احوال.

تواند به ۳ نحو است:



تواند لغزش به معنی متعلق اخبار یک لغز واحد است، مثل: «من گفتم

مولا محمد اعلی مولا».

تواند معنوی ← متعلق اخبار یک معنای واحد است، مثل اینکه یک راوی می گوید

اما نماز ظهر خود را در مسجد دور گفت خواند و راوی دید می گوید مقصد خواندن و راوی سوم

می گوید در پایان رکعت دوم سلام داد. \Rightarrow معنای واحد است که شلخته خواندن نماز ۴ رکعت در مسجد

تواند اجمالی ← متعلق اخبار یک لازم متذکر است یعنی مقبول خبر مراد

است نه لفظ و معنای آن، مثل اینکه خبری می گوید عالمی علیه السلام در حجب بدر

پهلوان لشکر داشت و دیدی می گوید در حجب خود در مقابل صد ها نفر به تنهایی

لشکر زد و خبر دیدی می گوید در حجب خندق عمر و بن حیدر و در این حالات را می خواند

\Rightarrow حالات التزام بر شجاعت حضرت دارد. در جوابیه مدرّسین مثال برای تواند

معنوی است.

نکته ← شایسته است توجه به این نکته که رسیدن به یقین در توان بر اساس

حساب احتمالات، همانگونه که از تقدم و تالیف متأثر از حقائق

متخیرین است، همچنین متأثر از حقائق متخیرانه (یعنی موارد خبری)

است و آن بردو نخواست؛ حقائق عامه و حقائق انفسیه.

مصاد از حقائق عامه
 ← جزو حقیق و عینی است نه آنچه می‌اند در

صرف یا تدبیر خبر یا قطع مقدار ملاحظه مضید، مثل غلبه قضیه‌ی

منقوله که عامل مساعدی بر تدبیر است. مثل اینکه شخصی

گوید رسول خدا یا معتقد طهارت جمع زاری را سیرت یا مثل اینکه

شک گفته شود اما علی علیه السلام با علی (ع) بر خدای مدام

در مدائن حاضر شد، در نتیجه رسیدن به یقین در توان در مثل چنین چیزی

گفته خواهد بود و بر عکس و این که قضیه مقلد (مألف) باشد عامل بسیاری بر

صدق خبر است و رسیدن به اقصای سرعت گفتاری دارد، مثل این خبر که می‌نویسد

رسول خدا بر سقدهای طوام من نسبت و عذار خود و از این طریق رفع کوشش می‌کرد.

و بعد از حذف انسب

← هر خصوصیتی که یک من کند بر صدق یا کذب

خبر بعد از اخذ ششخص مخبر به دیده‌ی اعتبار یعنی با ملاحظه‌ی مخبر مثل انسب یک

غیر امان علی بن رافع لفظ که دلالت بر امامت اهل بیت دارد، پس همانا احوال

صدق مفاد این خبر با توجه به خصوصیت مذکور در مخبر قوی‌تر است چون شخص

غیر امان محمد لا داعی بر احوال اند امامت اهل بیت دارد نه بر نقل، لذا وقتی

شخصی این خبر را نقل کند احوالی اعتبار لطیف است.

لکن اگر ناظر این دو خصوصیت با هم در یک خبر جمع می‌شوند نقل عین

مثال نقل امامت اهل بیت از طریق غیر امامی اولاً خود خبر با

قطع نقد بخبر دارای مضمون مألوف است از آن طرف و دیگری بخبر

نیز شاهد کافی بر صحت خبر است.

اجماع

اتفاق فقها یا اغلب آن‌ها به درجه ای که موجب احراز حکم شرعی می‌شود؛

مقاله بین اجماع و توافق

← اشترک؛ در طریق اثبات بر اساس حساب احتمالات

مشتربند و تلف در هر دو بر اساس حساب احتمالات

استوارتر است.

۱- اختلاف: رشد احتمال موافقت و ضعف احتمال مخالفت در تواتر

نسبت به اجماع حرکت سریع تری دارد به دلایلی:

۱- چون احتمال خطا در حدسیات بیشتر از حدسیات

است.

۲- احتمال خطا در مقدمات اجماع متحد المبدأ نیست.

۳- ماهر به خطا اعتماد به روایت ضعیف السند است.

۴- ماهر به خطا اعتماد به روایتی است در تمام الدلائل

نسبت و غیره... در حالی که احتمال خطا در مقدمات تواتر

متحد المبدأ است. بنابراین روشن است که هرگاه احتمال

خطا از میزان حدی یا معتد باشد این احتمال خطا کمتر است.

مثل اینکه وقتی جمعی از قسسه شدن زید خبر می دهند اند

فرض کنیم که همه خطا کرده اند. عادتاً بزرگ مریض هستند. مستعد است یعنی

همه در همین (مخبر عنه که قتل زید باشد خطا کرده اند)

۳- احتمال تأیید خبر اول در خبر دوم در اخبار حدیسی

موجود است ولی عادتاً در خبرهای حدیسی چنین نیست.

۴- احتمال خطا در حیثیات عادتاً بخاطر وجود مانع است

نه نبود مقتضی (سلامت حواس و حفظ) در حالی که در خصوصیات

احتمال دارد بخاطر نبودن مقتضی نباشد نه وجود مانع مثل فقویر

ذهن از ادراک حقیقه حدیسی و آخرین دلیل خطای محتمل در

۵- محتمل است اخبار حدیسی نشأت گرفته از نقلی مستند است مثل

منع علی در فتوای ای دوره در حال خطای محتمل در اخبار

حدیسی عادتاً چنین احتمالی داده نمی شود نه منشأ مستند دانسته

باشد مثلاً تبیین همه صفات بعدی با نقل سماع دارند.

نکته است توجه به این نکته در حساب احتمال خواجای متناظر از

عوامل است :

۱- نوعیت فقرای اتفاق گفته لزنا حیه

علیقت و ترسیدن به کسر حق

۲- نوعیت مسئله به این معنی که آیا مسئله از مسائل

است که انتظار می رود وارد شدن نقش در حق آن یا نه

تفصیلات و تفاوت است که انتظار می رود نقش خائن

در باره آن موجود باشد که مستند بر اساس قواعد حکم

آن را استنباط کرده است. مثلاً مسئله ای از دواج موقت و

جواز آن نسبت به طهارت یا نجاست خون مسئله اهمیت

بیشتری دارد و حکم خون بیشتر از تقاضات هم اهمیت است، بنابراین روشن

است که هر چند مسئله از اهمیت بیشتری برخوردار باشد ما تقاضای بیشتری از مجتهدین

عالم به دلیل تشدد علیه ایدئولوژیستیم، برخلاف زمانه مسئله از تقاضات هم اهمیت

است.

۳- ابتداییت مسئله، راه اتفاق بر افتادن مسئله به گونه ای است

که اند حکم مورد اجماع حقیقت در شدت یافتن ثابت نباشد البته در مواردی

و بسیار بر اساس حکم مقابل فراهم خواهد بود مثل بیع معاوضه

بسیار محل ابتدای مردم است و اند اجماع بر جواز آن هیچ نباشد

باید عدم جوازش به طریق بر ما برسد و چون حکم مخالف به ما نرسیده

اضمینان حاصل می شود که حکم همان است که مورد اجماع است.

۴- ارتباط اعتقادی اجماع لفظی با مدارک موجود و مستحضره

این ارتباط در بیانات و فتوای آن ها تأکید می دارند.

نکته

۱- نقایص است توجه به این نکته که ملاک در استنباط دلیل

شعری در اثر مدار عقلانی اجماع نیست بلکه بر اساس حساب احتمالات

استوار است. پس با هر اتفاق می افتد که حتمی با وجود مخالف، دلیل

شعری از اجماع لفظی شود، البته به گونه ای که این اختلاف به میزان

تأکید در حساب احتمالات تأکید مدار بر این تأکید داری هم ضایع

تفخیر نوعیت مخالف در عصر اوست.

نکته: همچنین شایسته است توجه به این نکته داشته باشیم که میان

اشرفیاء در استنباط دلیل شرعی در اجماع بر اساس حدیث

احتمالات است، پس اجماع به تنهایی کافی نیست، یعنی ملاحظه

کفایت عدلی مجتهدین (کافی نیست بلکه باید به این اجماع قرائن

احتمال دیگری نیز ضمیمه شود به گونه ای که در مجموع آن ها (یعنی عدد

مجتهدین) به افزایش قرائن احتمالی چیزی یابد که باید بر اساس

حساب احتمال اعتقادی اشرف را دارد.

سیره متشرعه

این عقلا در سلوک و رفتار معین را انجام دهند پس؛

→ که در به هم عقلا این رفتار را انجام

می دهند مثل حیاره

۱- و آنچه با هم منتشره رفتاری و انجام می دهند، مثل

مسح یا باغیغی از لاف دست با و فنو.

از ادبی تعبیر به سیره عقلا، می شود و از دوس سیره منتشره.

شرط شده در حقیقت هر دو سیره، هم کفایت با معصوم، اما با این فرق که

در سیره عقلا، بدون فهمیدن اسرار و حکم ردی معصوم، اعتقاد و

تأیید شارع ثابت نمی شود در حالی که در سیره منتشره، نیازی به فهمیدن

اسرار و حکم ردی از سوی معصوم نیست، و سیره منتشره می تواند با شرف

ارتقاء و دریافت از معصوم را دارد، و چون منتشره به حساب نمی آید.

اگر گفته شود احتمال غفلت منتشره از اسرار عقلا یا از حکم جواب بنابر تقدیر

الاعلام وجود دارد،

جواب من دهم به همین احتمال بر اساس حساب احتمالات

مادامی که سیره شامل اعداد زیادی از متشعیه است،

ضعیف است / و این معنایش آن است که سیره ی

متشعیه در تلف بر اساس حساب احتمالات ضعیف

اجماع است / و این فرق نه اجماع عبارت است از مجموعی

فتوای فقها و سیره عبارت است از رفتار عملی (سیره)

متشعیه.

نکته

در بسیاری از اوقات سیره متشعیه و الحقه بین اجماع

و دلیل شرعی است / و این بیان که وقتی بر مسئله ای اجماع

صورت می گیرد، این احتمال حاصل می شود که چون نفس

در آن مسئله نه نموده، ایس این اجماع از وجود سیده وارثه از آن متشروع می‌باشد

معموم است، و این خود کشف از دلیل شرعی است، به بیان واضح تر

این که اجماع کشف از روایت غیر متواتر است یعنی روایتی که ثابت است

در حدیث و آثار و تفاسیر عموم متشروع

سوال چگونه مقامات و علوت در سیده را احراز کنیم؟

در انستیم که حجیت سیره عقلائیه نیازمند دورین است:

۱- هم عصری با زمان (معموم)

۲- استواری که کشف از اصف و تائید است

اثبات این اول (اثبات مقامات و هم عصری)

← راه اول: از وجود سیده در حال حاضر وجود آن را در گذشته

کشف کنیم، زیرا سیده عظامه ناشی از بذات عطای مشترک

در حقیقت نوعیه بشر است، و به سخن دیگر تحول می شود.

انفال

← آنچه دشوار است تحول دفعی و ناگهانی است اما

تحول تدریجی سیده «سوار است» علاوه بر بذات عطای و

سلائق نوعی، شرایط زمانی - مکانی - محیطی - فرهنگی و

غیره نیز حاکم بر سید است.

← راه دوم: به تاریخ محرم یا به روایاتی که می تواند روشنی بیافزاید از زندگی

مردم است و رجوع کنیم

← راه سوم: عدم قیام سیره لازم دارد که آن لازم را وجبات

علم به انتقالات داریم، مثلاً اندر سیر بر جواز مسیح یا بعضی از

کف دست که طریق طبیعی و معمول است منفق نباشد و مسیح با

تمام کف دست که امری زمانه فوس و غیر طبیعی است در رفتار مردم

وجود داشته باشد لازم است بحث و گفت و گو و اقوال و جوابهای

بسیار در اطراف مسئله است که لااقل باید بخشی از آن به ما

میرسد و چون نرسیده و بحث و گفت و گو و اقوال و جوابی

در کار نفوذ، پس سیره به حال راه طبیعی منفق بوده است.

نکته

← این راه مشروط به شرایطی است که هرگاه منفق باشد

تقریباً حاصل می شود؛

الف = مسئله عامه البلوی باشد.

ب = حکم مقابل مسئله یک امر مخالف صریح باشد.

ج = انشیده بر نقل آنچه پیدامول مسئله اتفاق افتاده

وجود داشته باشد و توضیح برای اختلاف ذکر باشد.

د = در مقابل این سیده، چیز مورد اعتمادی که بتوان

به آن اتکال کرد ذکر باشد مثل روایت یا فتوایی که حکم مقابل را

تذکره کند.

راه چهارم: اندک سیده عقلا در أخذ به خط واحد در میان خصوص

ملفقه نموده باشد، لازمه اش آن است که سیده دیگری به

عنوان بیل (مثلاً اعتماد به خصوص لفظ صریح) ذکر کرد باشد و

چون سیدی بیل پدیده غریب و نامألوسی است باید به

بخوبی به ما منتقل می‌شود، ولی چنین نشود، پس سسیده همان عقل است؟

ظواهر پخته است.

← راه پنجم: علاقه‌های تحلیلی و جدایی است، یعنی وقتی

انسان رفتار را بر جدان خود و تدلیفات عقلایی خود گرفته

می‌اندازد، پس نتیجه خود به خود به طبع عقل نیست؟ پس سسیده رفتارها

گشوده می‌شود، پس درمی‌یابیم که این رفتار سسیدنی است؟ عقل است.

انبات ران (روح) (سلوک)

سابقه لغت است که سلوک معصوم دال بر اعتدال و تائید است، اما می‌خواهیم

پنجم چگونه آمدن دارد که سلوک معصوم را ثابت کنیم؟

فناپذیر روح کرده باشد ولی به دست ما نرسیده باشد؟

جواب = سیده در صورتی که مستحکم باشد، حدود نفس مقرر را

در طلبیده متناسب با استقامت و قوت سیده باشد و

چون این نواحی مقرر بوده اند و این را جلب می‌کند

و سبب حدود سوال و جوابهای مقرر پیدایش آن

در دعوی شدن، و از آن جهت که اندیشه برای ضرب

این نواحی و سوال و جوابها موجود بوده پس عدم

وصول این سوال و جوابها به گونه‌ای که متناسب

با قوت سیده باشد ناشی از عدم حدود ردی است.

حجیت وسائل احراز وجدان: ❀ ❀ ❀

احراز وجدان نه بر اساس حساب احتمالات قائم است، بلکه

← نتیجه قطع به دلیل شرعی می شود،

← و گاهی نتیجه ظن به دلیل شرعی،

← و گاهی موجب اطمینان به آن می شود.

در صورت اول به از باب حجیت قطع، حجیت است،

در صورت دوم به هیچ اشکالی نیست در اثبات حجیت ندارد، چنانچه

ظن به خودی خود بهره ای از حق ندارد تا حجیت باشد، مگر این

دلیل شرعی بر حجیتش اقامه شود، نه چنانکه صورت وارد در

احراز بقدری می شود.

در صورت سوم به لفظه شده که اطمینان خلفا دارای حجیت ذاتی است

اداره
← یعنی ذاتاً هیچ قطع داری (تخصیص و تعدیت است)

به این معنا که حق الطاعه که عملاً شامل قطع به تالیف می شود

شامل حالت اطمینان نیز می شود و همانگونه که حق الطاعه

شامل حالت قطع به عدم تالیف نمی شود، همچنین شامل

حالت اطمینان به عدم تالیف نیز نمی شود،

← اند این ادعا هیچ نباشد زیرا به تقدیرش در باب اطمینان

نیست، البتّه بالاین فرق که اصل ردی از عمل به اطمینان

وجود دارد اما نسبت به قطع این امکان وجود ندارد،

← و این هیچ نباشد زیرا چنانچه از اقامه دلیل بدان و آن دلیل

انفاد رسیده عملاً نیز به عمل به اطمینان است، همراه با

سلوک شارع از آن.

نکته ← ضابطه است توجه به این، ادعای انفرادی و

سکوت را بدین صورت حفظی باشد و اطمینان کفایت نمی کند چرا که

در این صورت از قبیل استدلال بر حجت اطمینان به سبب

اطمینان است و این دور است.

وسایل اثبات نقدی

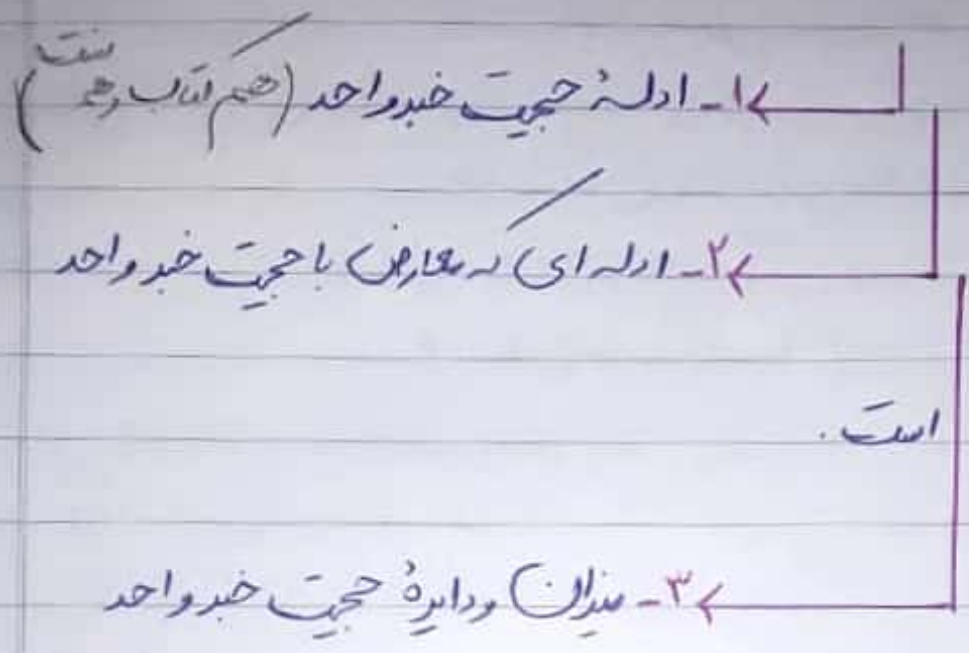
خبر واحد

خبرین وسیله ابراز نقدی برای احراز دلیل شرعی، خبر واحد است، یعنی

وسیله ای که اصول خبر باب اثبات نقدی از حجت آن استفاده می کنند

خبر واحد است و خبر واحد یعنی خبر خبری که به حد توان نرسیده باشد.

در مورد خبر واحد ۳ مسأله مورد بررسی است:



استدلال بر خبر واحد از طریق آیات (ادله حجیت خبر واحد)

۱- آیه اول **یا ایها الذین آمنوا ان حادثکم غاسقٌ بنیاد**

فَسَبِّحُوا اَنْ تَقِیْبُوا قَوْمًا سَبَّحُوا اَعْلَمَ مَا فَاعَلَمَ نَارِینَ

«ای کسانی که ایمان آوردید امر غاسق برای شما خبری را

آورد جهت جو و تسبیح کنید برای آنکه عوالم را به جهالت نیندازد

تا بگوید که اگر ندانم و اطمینان باقی نیست»

تقریب استدلال به آیه

← آیه مشتمل بر شرط است، و حکم در آن:

در جواب یسین، موضوع: نفا، و شرط: مجی فاسق به

(آوردن) فاسق خبر را.

در آیه از دو وجه مناقشه شده:

اشکالات فقیه

اشکال اول = مجی و الفاسق نیاید (آوردن) فاسق خبر را (شخص)

است که محقق موضوع است، چرا که این شرط است که

موضوع خبر نیاید ایجاد می کند (نمی آوردند نه باشد خبر نرسیده) و ساقا

نداشت که در چنین جملات شرطی ای به هم وجود ندارد.

جواب صاحب لغایه به اشکال:

اشکال می فرماید، این مناقشه در صورتی ناام است که موضوع و شرط، آنچه

خبر شده باشد، اما اگر گفته شود که موضوع: الحائش نیاید (آوردن خبر)

و شرط: فاسق باشد، تقدیر آیه چنین می شود «اذا كان الجائر غفلاً فاسقاً»

مقتضی «در این صورت شرط، تحقق موضوع نخواهد بود و مفهوم آیه تمام است»

سؤال به جواب صاحب زاده

← مجید چنین فرض برای تصحیح السؤال

به آیه دامن نیست بازمانده استظهارش صرفاً از

آیه محتمل نباشد.

سؤال دوم ← در این آیه، حکم به وجوب نفسی علت آورده شده

برای تحریک یا پرهیز از به جهالت انداختن و این علت در

بین اخبار و احادیث عادل و حید فاسق مشترک است

چنانچه عدم علم (یعنی جهل جهالت) که در آیه ذکر شده در

تمام اخبار احاد وجود دارد، در نتیجه این علت به مثابه ی

ارسی رفتن

قدیمه منقله در القای مفهوم است.

جوابی که به اشغال روح داده شد:

۱- اولاً جهالت که در آیه ذکر شده به معنای محیر عدم علم

نیست، بلکه جهالت به معنای سفاکت است و حمل به خبر

عادل، سفیهانه نیست، چرا که من سیم سیر عقلاً نیز بر آن

مقتولود، نه اندر سفیهانه بود چنین سیره ای مثل نمی درفت

۲- دوماً مفهوم (حجت خبر عادل) اخف از عموم

تقایل (عدم حجت هر خبر غیر علمی چه عادل چه فاسق)

است. در نتیجه اخف، اعم واقع می زند، لذا مسئله به این نحو

می شود که هر خبر غیر علمی حجت نیست مگر خبر عادل.

۳- با توجه به این که مفاد مفهوم این بود که خبر عادل

نیاز به تبیین ندارد، و این به معنای آن است که به حکم شارع به

درجه‌ی علم قدر ارضه؛ پس خبر عادل که به حکم شارع علم

خوانده شده از موضوع محرم تعلیل که عدم علم بود خارج است و

در نتیجه محرم تعلیل از ابتدای تعامل خبر عادل نفی شود.

آیه دوم ← آیه نقد در مآکان المؤمنین لیتقوا کآفة فلول نقد

من کل فرقة بهم طائفة لیتقوا من الدین ولینذروا

فوقهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون

(نوم مؤمنان) را نقد که جمعی (به سوی جهاد) میروند و در راه جبر الزهر

جمعی میروند (به سوی بیابان) کج نفی نقد تا در پس از آن باید وقوم

خود را هشدار می‌دهند که به سوی آنان بازگردند و بیع دهند، یا نقد که (از مخالفت با خدا

و عذاب او) بپرهیزند.

تَقْدِيبِ اسْتِدْلَالِ بِنِ آیه

← آیه دلالت دارد بر وجوب چند خصام انداز

و مقتضی این که این وجوب به صورت مطلق بیان

شده این است که حتی اگر از قول مقتدر، علم برای

سامع (شنونده) ایجاد شده هم، تبعیت از قول مقتدر لازم

است و این یعنی همان حجیت قول مقتدر، ولو آنکه

مقتدر علم نباشد. (عبارت اخروی است از مقتدر)

اما آنکه چگونه دلالت بر وجوب چند دارد، یا از آن جهت است که

خبر به عنوان مدخول (لایه ای که بعد از لایه آید) مدخول

اراده تدریجی، یعنی لعل است، و لعل دلالت بر طلب دارد و مطلوبیت

طلب ملازم با وجوب آن است و یا از آن جهت است که، چند

عایت و بیجه انداز واجب قرار گرفته و غایت واجب، واجب است،

چونکه حذر در موردی که علت داشته باشد واجب است و نه حذر

بدون علت رأساً مطلوب نیست. (انذار علت حذر است)

اَسْئَلُ اَوَّلُ ← اساساً انذار (که به نفس حذر دارد) در جای

صاف است که خطاب از نفس به سبب چیزی دیگر باشد

شده باشد، حذر انذار وجود دارد، خطاب نیز باید وجود داشته

باشد اما نفس انذار فقط باعث به وجود آمدن این خطاب

نیست بلکه انذار ناشی از وجود آن خطاب است که به سبب

چیزی به اشبات رسیدن.

مثلاً: وقتی شخصی میگوید بسیارستم بر بیبدها، اگر شما

بیبدها را می شنوید نه به خاطر آنکه قول فتنه حجت است

لکن به خاطر آنکه صحاح استخوان به سبب دیگری غیر از لایم این شخص،

یعنی آیه، روایت و... ثابت شده است.

به عبارات دیگر و خوب خبر صدق بر عنوان اندازد آیه است به عنوان

احتمال و انداز در دیون خود و فرض عتاب سابق را دارد، یعنی فرض نتیجه

حکم (نتیجه) بابت نتیجه سابق بر مبنای همان علم اجمالی باشد

حق از شخص، و بر عنوان اخبار از حکم موقوف نمی کند، لذا این آیه

مفروض تواند دلالت بر حجت قول معتبر داشته باشد.

امثال (دوم) ← باین مسأله نتیجه اجمال، اجمال دارد که

این نتیجه که ثابت است از این جهت باشد که طبق

مسئله حق الطایفه هر اجمالی نتیجه است نه از جهت

حق حجت نقدی و شرعی برای خبر و قول معتبر.

حجت، پیچیدگی و مغروریت دارد، و این آیه تنها از جهت انبیه

از همه حقوق القاعه اجمال میخیزد، میخیزد است، مانده انبیه خبر

فرد ثقه است.

اشکال سوم ← و لو بنا بر این حجت شدی قول مندر بنمایم،

آیه بر خلاف چیزی که دلالت دارد حجت صدای صحیح

است نه حجت خبر ثقه، چنانکه انداز عین خبر دادن نه

همراه با رأی و تقدیر باشد مطلق خبر دادن و این

و نیز حق در صدای صحیح وجود دارد نه خبر خبری.

آیه سوم ← آیه ایمان «ان الذین یقولون ما نزلنا من البیان

واللهی من بعد ما بینه للناس من البیان اولئک

یلعنهم الله و یلعنهم اللّٰه عموک»

برخی آیه در تفسیر آیه است نه آنچه را ما از دلائل آشکار و (در بیان) حمایت

نازل کردیم پس از آنکه همه آن را در کتاب (تورات و انجیل)

برای مردم روشن ساختیم و بعد از آن من لفظ (تا مردم به قدر آن) و بعد از

ایمان (قبول نمود) خدا گفت من لفظ (و لغت) لفظ (هم)

لغظ (من لفظ)

لغظ استلال به آیه ← آیه دلالت دارد بر حقیقت ایمان و چون

مطلق ایمان شده حتی شامل حال آنی که از آن است

کردن و عدم ایمان علم حاصل نشود یعنی شود

و لازم می آید عدم ایمان و جواب قبول است چنانکه

حقیقت ایمان بدون و جواب قبول لغو خواهد بود

و از طرف جواب قبول حتی در حالتی که علم حاصل

نشد عبارت دیگری است از حکم شارع به حقیقت

السؤال اول (جواب به استلال بطلان) = لیمان در حالت

صدوق من اندوه با وجود فراهم بودن مقتضیات و ضوح

و علم چیزی محقق نشود و لیمان تنها نسبت به صدوق

صادق است نه من حد نفس اعتقادی و ضوح و علم در

آن ها وجود داشته باشد پس در خبر واحد به مفید علم

نسبت الحقا لیمان به دار نفس درود

السؤال دوم = محقق است تحریم لیمان مطلق باشد یعنی چه

علم حاصل شود چه نشود لیمان حکم خوانده شده، ولی

احتمال دارد ایجاب قبول مطلق نباشد بلکه مقید به

که به صورت حصول علم باشد. حرکت نمان (ملازم با وجوب قبول

لینت، نسبت به فواید عظم نمان واجب است و لم برای نشود

این فواید در مقام و در جای که علم ندارد قبول اند.

آیه چهارم ← آیه سؤال در دعا و ارسالین قبلک الا رجالاً نوحی

الجم فاسألوا أهل التقدیر ان لنکم لائقون

در ویش از تو جز خدا نمی دانند (و حق می گویم، نفی است

اگر (این) حقیقت را نمی دانید (است و ایمان) از جنس بشر بودند

از اهل دانش و اطلاع پیوسته (آدمی ندانید و چرا غرض ای که رسالت

نازل شده است ۱۸)

تقریب استلال به آیه

← آمد به سوال در آیه دلالت دارد بر

وجوب قبول و نکره یعنی اند قبول واجب نباشد آمد

به سوال، لغو خواهد بود و قبول مطلق بیان شده

حتی در صورتی که علم حاصل نشود نیز قبول واجب

است و این عبارت اخیری از حجت است.

سوال اول = اولاً ملازمه ای بین وجوب سوال و وجوب قبول

وجود ندارد، محصل است آمد به وجوب سوال مطلق

باشد ولی احتمال دارد که وجوب قبول متقاً شامل

حالتی نشود که علم حاصل می نشود.

اشکال دوم = اگر از آن جا که مخاطب آیه مشرکین و منافقین نبود

هسته معلوم می شود که آیه در مقام ارشاد آن ها به سوی

راستی است منتها در طرف شود نه انبیه در مقام بیان

یک حکم تقبی، یعنی حجت خدا حد فقه باشد زیرا

اساساً چنین افرادی که شک دارند اصلاً به تقبی امر

تقبی نیست.

اشکال سوم = گفت به انبیه چه چیز از اهل کفر برسد شود نور بر آن

گفت آیه مطلق است و حجت شامل جزئیات مسائل شرعی

می شود که معمولاً در غیر واحد وجود دارد، با وجود این بحث از

آیه در وما ارسلنا من قبک الا رجالا کفرا البصیر «معلوم می شود

که آیه مرتبط به اصول دین است و معنایی برای حجت خدا حد

در اصول دین سنت

۱. سوال چهارم = استلال به آیه حشر با قطع نظر از اشکالات بالا

متوقف بر این است که معنود از اهل ذکر را علماء

در روایت بدانیم و این اول بحث و لازم است که معنود از

اهل ذکر کیست؟ آیا منظور علماء و روایت است یا اهل

نقوت های سابق؟

۸ استلال بر خبر واحد از طریق سنت

باید توجه داشت که سنت در موردی می تواند در بحث حجیت خبر واحد از آن

استفاده کرد که خودش فضلی باشد و نه لازم است اثبات خبر واحد به وسیله

سنت دور خواهد بود چنانچه به واسطه یک مسأله ضعیف (سنت)

که قطعی نباشد) می خواهیم یک مشابه قلمی بسازیم (خبر واحد ثقه) را ثبت کنیم.

برای احراز قطعی است ۲ راه وجود دارد: تواتر - سیره

۱- تواتر: با این بیان که روایات زیادی بر حجیت

خبر واحد وجود دارد و مختلف الممنون هستند:

الف: برخی از این روایات دلالت دارند بر

حجیت خبر به طور مطلق،

ب: برخی دیگر دلالت بر حجیت خبر ثقه دارند،

دارند.

ج: و دسته ای دیگر دلالت بر حجیت خبر ثقه عادل دارند.

علی رغم اختلاف مضمون، این روایات در افاده ی حجیت خبر واحد مشترکند.

با توجه به آنکه تواتری که در این روایات وجود دارد تواتر اجمالی است، باید به

قدر متیقن را کمی به نحو جزم بر حجتین علم بیدار شود و رجوع در نتیجه؛

اعتقادی قدر متیقن، حجت اخص مضمون است، یعنی خبری که عدل
 است. بنابراین آوردن روایات حجت و جوهرییم و خبری که عدل یا ضمیمه
 آن که آن خبری که عدل دلالت بر حجت و وسیع تر داشت، یعنی
 دلالت داشت مثلاً بر حجت خبری که ارجح عادل نباشد پس حجت آن
 ثابت می شود.

اما بسیر: تا این بیان که احباب امامان بعدی
 به روایات زیادی که از امامان قبله به آن ها می رسید عمل
 می کردند، عملی که آنکه ائمّه اطهار (شخصی برای آن ها حاصل
 نمی شد، اما طبع عقل ایشان اعتقادی این عمل را داشت
 و این عمل می کردند و این است که باید از امام سؤال
 در جواب می کردند و از آن جهت که این سؤال در جواب

بجای اهمیت مسئله زیاد است، بایدیم درست مان رسید و چون

نرسیده کشف از این است که سیر آن ها بر عمل کردن

استوار بوده و سوال و جواب در مورد عمل کردن در بار نبودن

است.

نکته اول

برای استفاده از سیره ها نقطه ملاحظه شد از طریق رسوم

از طرق اثبات هم عصره در این جا استفاده نشده.

نکته دوم

بایدیم سیر این مطلب را اضافه کنیم که این سیرهای

که بیان شد، اثر سیره اصحاب از آن جهت که متشعیه

حتمه باشد کشف از وصولش از معصوم است، و نه متشعیه

به حساب نفع آید، و این سیره ها سیره ی اصحاب از آن

جهت در خطا، همیشه باشد معلوم می شود که ردی از آن صورت گرفته

و نیز اصلاً سیره یا برجا نمی شود و از پسین می رفت و همچنین باید این

ردی به ما می رسد.

این احتمال وجود دارد که اصطلاح آیات که گفته از عمل به ذهن و

احتمال برانته رادع سیره اند.

این احتمال صغیر است و نمی توان اصطلاح این آیات را رادع سیره

دانست، چنانچه هر فرضی در تقدیر گرفته شود، بر این ثابت نمی شود.

اما فروض (فرض ها)

فرض ۱ ← انیه الحساب، اصطلاح آیات را دلیل بر فرض اند

عمل به سیره نمی بیند ولی حساب کردن

= با توجه به حجم سیره و حساب احتمالات محدود است

فرض ۲ ← انبیه دلالت بر حجیت سیره به آن ها رسیده نه

اصطلاح آیات راقیه زده

= در این صورت اصطلاح آیات راقیه در مورد

فرض ۳ ← بالنبیه خلقت دانسته اند از انبیه این نوعی اقتضای

ردع از عمل به سیره را دارند

= معلوم می شود که ردع متناسب با حجم سیره و استحکام آن شود

فرض ۴ ← یا آنکه راقیه آن نوعی دال بر ردع نبوده

بر اساس تمام این فرض ها که ردع تا آن نیست و عدم ردع مساوی با اضماع دو

تأیید است

ادله‌ی حجیت خبر واحد (ادله‌ی مطهرین)

برای نقل حجیت به کتاب و سنت استدلال شده،

← اما کتاب :

نمیشد شده به آیات که از تعقیب طعن، خبری می‌آید ما تقدیم

آیه: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»

برای نقل حجیت به واسطه‌ی این آیه از طریق اطلاق موجود در آیه

استفاده شده اما این اطلاق به واسطه‌ی ادله‌ی حجیت خبر واحد قدس خود

چه ادله‌ی حجیت لفظی (کتاب) وجه سیره،

نست به ادله‌ی لفظی همچون آیه نذرا ← روشن است که چون دلالت

بر حجیت خبر عادل داشت، پس خبر عادل از اطلاق آیه خارج می‌شود،

اما نسبت به سیره ← بیان شده این آیات نمی‌توانند رادع از سیره

باشند، پس سیرای که حجت است، اطلاق این آیات را قید می‌زند.

← اما نیست؛

درسته ۲ دسته روایت داریم:

← الف؛ روایاتی که دلالت بر عدم جواز عمل به خبر غیر علمی

و دارند و خبری که غیر علمی است، نقل اول: در ما علمتم أنه

قولنا فالزموه، و ما لم نقلوا غیر بوده الینا» این دسته نیز

روایات از تعداد دلالت شامل خودشان نیز می‌شوند و بدین

این روایات به نفسیه موجب رد خودشان می‌شوند چنانکه

این‌ها نیز خود را خبر احاد هستند که دلیل بر حجیتشان

وجود ندارد و ضیف السنه هستند و خودشان را هم رد می‌کنند.

۱- ب: روایاتی که بر عدم جواز عمل به خبری که شاهدی از

مردان بر آن نباشد دلالت دارد، مثال دوم: «اذا احادیثکم

کما حدیثت فوجدتم علیہ شاهداً أو شاهدين من کتاب الله

صحیح و البوالا فنفوا عنه» این دسته از روایات نیز مرود است

زیرا:

۱- اولاً: مراد آن نصیب که هر مطلب خبری که در

خبرثقه آمده باید در قرآن نیز باشد، بلکه مراد آن است

که بدلول خبرثقه تا بحکم قرآن و اصول شناخته شدن

مناطات نداشته باشند و همین مقدار کافی است.

۲- ثانیاً: چون این دسته از روایات مطلق است،

هم شامل اخبار اصول دین و هم اخبار احکام می شود، اما

اخبار احکام از این اصلاقی خارج می شود چون دلیل بر حجتش داریم

← وادله‌ی حجیت اخبار احصاء، مقتداً بطلاق این روایت است.

تحدید دایره‌ی حجیت خبر واحد

برای تحدید دایره‌ی حجیت، باید به لحاظ صفات راوی و به لحاظ مضمون
مضمونی (خبر) بررسی می‌کنیم:

→ به لحاظ صفات راوی:

المرسل حجیت، مضمون آیه نبأ باشد ← اعتقادی حجیت

خبر عادل را دارد فقط.

والمرسل حجیت، روایات و سیره نبأ ← اعتقادی حجیت

خبر ثقة را دارد، اگر چه کامل نباشد.

سؤال ← اگر خبری معتبر السند بود، آیا با اعراف (راوی گزینی) مشهور

از آن خبر، از حجت ساقط می شود؟

جواب ← پاسخ به این سؤال مثبت بدین است که ببینیم

وثاقت راوی به چه نحوی در حجت اخذ شده :

← اگر وثاقت راوی به عنوان صلاح حجت خبر بدو چه

موضوعیت اخذ شود؟ = در این صورت، چون وثاقت

راوی است که دلیل در ایجاد حجت است، و راوی هم ثقة است

پس خبر حجت با اعراف مشهور هم حجت است.

← و اگر وثاقت راوی به نحو طریقیت اخذ شده باشد؛ =

خبر از حجت ساقط می شود، چرا که اعراف مشهور اماره ای است

بر وجود حجت در نقل

سؤال = آیا خبر غیر ثقه با عمل مشهور حیدران می شود؟

جواب ←

۱- اماره ای بر صدق نفر یا بیم ← خبر حجت

نست، حتی اگر مشهور عمل کند

۲- اماره ای بر صدق می یابیم؛

الف = اماره مفید اطمینان شخصی است ← حجت

است به دلیل حجت اطمینان.

ب = آن اماره مفید اطمینان شخصی نیست ←

(در حالت دارد؛

۱- وثاقت راوی به عنوان ملاک حجت

بر وجه موضوعیت اخذ شده ← خبر حجت نیست

چون راوی غیر ثقه است.

۲- وفاق راوی به عنوان ملاک حقیقت، پذیرفته است

که سبب وثوق می شود؛

۱- وفاق، عرف صرف برای وثوق را اطمینان به خبر است،

خبر حجت است، چنان وفاق بری از راه ها است.

۲- وفاق به نحوی است که هم سبب و هم سبب خیل در

حجت است، در این صورت خبر حجت نیست.

بالحاظ مضمون مسرور؛ (خبر)

۱- ادله حجت خبر واحد فقط شامل اخبار

حسی است، و اخبار حسی را شامل نمی شود.

۲- مضمون خبر واحد نه در مخالف با دلیل قطعی

الغیر مانند، کتاب کریم باشد، چنانچه دلیل داریم بر عدم

حجیت هر چیزی که مخالف کتاب خداست، مانند این روایت از جبریل

«... فما وافق كتاب الله فخذوه، وما خالف كتاب الله فدعوه»

قاعده‌ی تفاسیر در ادله‌ی سنن

سنن جمع است به معنای عمل مستحب است و تفاسیر در ادله‌ی سنن

به معنای آن است که در سنن روایاتی که سنن را ثابت می‌کند به تفسیری

انفسود، لذا در خصوص باب مستحبات یا مطلق حکم غیر الزامی گفته شده

که خبر حجیت است ولو انما ضعیف السنه باشد و دلیلش اخبار «من بلغ»

است، مانند این روایت از هشام بن عمار «وقی علیه السلام: «من سمع شیئاً

من الثواب علمه شیء» و مضافه‌ی آن که «وإن لم یکن علی ما یلقه»

استدلال بر روایت من بلغ

← باین بیان که دلالت دارد این روایت بر جعل

حجیت برای مطلق بلغ در باب مستحبات،

در روایات من بلغ در نهاده اندک ۴ احتمال وجود دارد:

← احتمال اول: جعل حجیت برای مطلق بلغ

یعنی اوامر و نواهی غیرالزامی از هر طریق به انسان

برسد حجیت است.

در روایت آخر

← احتمال دوم: ایجاد استحباب واقعی نفسی نه استحباب

ظاهری: در نتیجه بلغ ثواب ^{وعدله} بعبودان نهی برای عقلی به طلب کنند
ثبوت استحباب واقعی را برای آن.

← احتمال سوم: ارشاد به سوی حکم عقل به انبیه،

احتمال نیلوست و محتاط مستحق ثواب است.

← احتمال چهارم: وعده‌ی مولوی باشد بخاطر مصلحت

که در نفس وعده دادن است که این مصلحت، مثلاً می‌توان

ترغیب و تشویق به احتیاط باشد.

پاسخ اول = ← استدلالی که به اخبار من بلغ شد مبتنی بر احتمال اول است

و این احتمال یقین نیست بلکه ظاهر روایات آن را

نقص می‌دهد.

پاسخ دوم = ← احتمال دوم نیز وجهی ندارد مگر آنکه ادعا شود که ثواب

بزرگ محل فسخ بر مطلوب بودن آن است و این ادعا

ثابت نیست.

باسخ سوم = اما احتمال سوم، احتمال درستی است، چنانکه

حسن عقلی احتیاط کافی است برای انبیه ملاک

ثواب قرار گیرد، پس بنابر این، از بین این احتمالات آنچه

یقین است، احتمال سوم می باشد، البتة بعد از احتیاط

= **احتمال چهارم** به آن، چنانکه عقل فقط حکم می کند که

حاصل وصیای باید ثواب ببرد و این ثابت نمی کند که این

ثواب باید همان میزان باشد که روایت می شود، بنابر این،

باید به اصناف و عده مرلوی کرد تا میزان ثواب هم رعایت شود

اثبات حجیت دلالت شرعی

دلالة دليل شرعی اعم از اینست که لفظی باشد یا غیر لفظی:

۱- اگر لفظی باشد، حجیت است، از باب حجیت

قطع و اضمین؛ مانند دلالت فعل مضموم بر عدم حرمت یا

دلالة لفظی در صورتی که لفظی باشد

۲- اگر در لفظی مورد در بین احتمالات متساوی باشد؛ در این

صورت، لفظ مجهول خوانده می شود و لفظ مجهول معناه در اثبات

جامع، حجیت است، اگر برای جامع، اثری قابل تمییز باشد در

لفظ مجهول، هر یک از احتمالات به خصوص، حجیت نیستند، بلکه مانع

از دلیل خارجی بر نفی یکی از احتمالات دلالت اند، در این

صورت احتمال دیگر حجیت می شود

در اول دلیل شرعی

۳- ابرمدلول مردد باشد پس در معنای امانه به نحو

تساوی، بلکه پس از معنای نسبت به معنای دیگر به ذهن

نسبت داشت باشد در این صورت، لفظ ظاهر نامیده

می شود، و در لفظ ظاهر همان معنای منسب است.

ثالثه

۴- از حیث ظهور، تعبیر به اصالت ظهور نمی شود و اصالت

محکم، اصالت اطلاق، اصالت الحقیقه... همه مصادر برای

اصالت ظهور هستند.

ثالثه = دلالت دلیل شرعی مختلف است، که می:

۱ نفس: دلالت به گونه ای است که احتمال مدلول دیگر را نمی راند.

۲ ظاهر: مدلول مردد بین دو معنای امانه به نحو تساوی، و پس

از بنمای نسبت به بنمای دیگر به ذهن السبق دارد.

۳. بجز: مدلول و معنا در دین احتمالات مساوی است.

مسئله‌های حقیقت ظهور
← ۱- نسبت به تفسیر عقلا:

تفسیر عقلا در این مسأله است که در اهداف و اغراض نویسنده

تشریحی خود به ظاهر عمل می‌کنند و این سیر از آن جهت که

مستحکم است، احتمال سرانقش به محالات تشریحی نیز وجود

داشته است، بنابراین، اگر مفهوم نسبت به آن رضایت نداشته

باید از عمل به آن رده می‌برد، چنانچه مفهوم در مقابل چنین

سیرای سکوت برده، این که شفا از اعضاء را باید مفهوم است.

نکته ← سابقاً بیان نموده دلالت سکوت معصوم بر اصفاء و تائید

بر اساس نکته عقلی و استصحابی است، ولی در این بحث

امکان تمسک به نکته‌ی استصحابی برای دلالت بر سکوت بر

تأیید اصفاء نیست، چرا که بحث در این جا از حجت ظهور است

از این رو نمی‌توان برای اثبات آن از ظهور حال معصوم

استفاده کرد زیرا از قبیل استدلال بر حجت ظهور به وسیله

خود ظهور خواهد بود. (تفاوت در حال ...)

۲- تمسک به مسیر متشععه؛

مسیر اصحاب ائمه استوار بود بر عمل به طواهرت و عفت و

می‌توان این امر را با یک سری راه چهارم از راه‌های اثبات مسیر

ثابت کرد، با این بیان که بقول ائمه که متشععه به طواهرت عمل

← می‌نویسد: در مقصود ثابت است و بر آن باید بنویسیم در راه دیگری را

عمل می‌نویسد و چون راه دیگری غریب بوده باید به گونه‌ای متفلس

می‌شد، پس چون به ما از سیریه معلوم می‌شود که سیریه بر عمل به

ظواهر کتاب و سنت مستقر بوده، بنابراین، سیریه به طریق این

(از معلول به علت) کاشف از افعال و تأیید شارع است و در سیریه

مستند به همانگونه که قبلاً بیان شد نیازی به فهمیدن دلالت کلمات

و عدم ردی نیست. (انکشاف) ← شما نیز می‌دانید نسبت به سیریه
مستند به ردی صورت گرفته؟ شاید ردی صورت گرفته به واسطه یادون چیزهایی
که دلالت دارند بر بعضی از عمل به ظن؟

جواب ← آیت‌ها که دلالت دارند بر بعضی از عمل به ظن نمی‌توانند ردی سیریه باشند در نتیجه
موضوع حجیت

ظهور یا دلالت بر دو چیز است:

- ۱- تقویری
- ۲- تصدیقی

← نقوری؛ آن مفهومی که باقی‌مانده لغت به ذهن

اسبغتی می‌آید.

← نقدی؛ لام داشت از اراده‌ی متکلم است، این

معنا که متکلم فلان مقدار قصد در دیگری را، و همچنین سابقاً

گفته که ظاهر در لام این است مدلول نقوری لام و مدلول

نقدی لام، با هم مطابق هستند.

سؤال

← آنچه در این جا سؤال است این است که مفعول

حجت ظهور یا دلالت کدام نوع از دلالت است نقوری یا

نقدی؟

جواب ← موضوع حجیت ظهور دلائل تقدیری است، چنانکه معنی

حجیت، اثبات مراد مسلم به واسطه‌ی دلالت است و آنچه

کاشف از مراد مسلم است، ظهور تقدیری است، اما دلائل تقویری

چون مجرب و اخبار و تصور است کاشف از چیزی نیست تا نسبت

به آن چند حجیت باشد.

نکته

← اما باید توجه داشت که ظهور تقویری وسیله و ابزاری برای

تعیین مراد تقدیری است، پس ظهور تقویری ابزاری برای تعیین

ظهور تقدیری است، نه موضوع حجیت است.

نکته

← که مسلم در لای خود از قریه متعلقه است پس باید برای اثبات

دهد مراد حدیث مغایر با دلائل تقویری است باشد این

من گوید: جبر باسید و مقهورش از اُسد، رَجُل شجاع است.

حال این قَدَرین:

کاه، وجودش در لام قطع است همانند مثال
مذکور.

و کاه وجود قَدَرین محتمل است، همانند انبیه: قَلَّة

کوشن می‌داریم به قَلَم و الحظه ای از استماع غافل شدیم و

احتمال دادیم در همین لحظه به غافل شدیم، قَلَم قَدَرین

متصله ای را ذکر کرده است.

در هر دو حالت نفی توان حکم به مطابقت مدلول تصدیق یا مدلول

تسوی بود، چنانکه در حالت اول، جزم به عدم مطابقت داریم و

در حالت دوم نه تسب در وجود قَدَرین داریم، احتمال قَدَرین متصله

همانند قطع بهر آن است و موجب می شود که اخذ بهر وجه جائز نباشد.

خواهر لایب قرآن

روشن شد که بر اساس سیره عقل و فطرت، ظهور حجت است، اما در هر

خواهر لایب قرآن را از حجت استثنای در زمان و قایل به این هسته نه

حجت لایب قرآن منحصر است به آنچه باقی است یا از سوی

معصوم تفسیر شده و برای سخن خود به سه نحد ادله استثنای در زمانه

← دلیل اول ← قول خداوند تعالی در می فرماید:

«هو الذي أنزل على الساب منه آيات الحيات هن أم الساب و آخر»

متشابهات فاما الذين من قلوبهم ربيع فيقولون ما آتاه الله من آيات الفتنه

و استغفار تأویل به آیه ۷ آل عمران

تقریب استدلال به آیه بر نفس چیست خواه کتاب قرآن

آیه دلالت دارد بر نفس از پیروی متشابه، و متشابه هر آن

چیزی است که نفس نباشد و ظاهر هم باین بیان صحت متشابهات

است، چنانچه محذورات آن علاقه شان به افعال متشابه بدیهی است

مثل صفتی اصرار می تواند بر معنای وجوب یا استحباب باشد.

استدلال به استدلال (تقریبی)

۱- افعال ظاهر به معنای متشابه نیست، چنانچه در افعال

ظاهر، علاقه اش به نفس از معانی قوی تر از معنای دیگر است

و این علاقه به نحو تساوی نیست، لذا افعال متشابه اختصاصی

به نفس دارند نه به ظاهر.

۲- حتی اگر بپذیریم که ظاهر منشأ است، این را

لغوی بپذیریم که آیه از مجرد فعل به منشأ به خبر می‌گردد، بلکه آیه تا آنکه

در این دارد که در صورتی که منشأیات به صورت حدادانه از محبت

لحاظ شود ایجاد غلبه می‌کند، پس لذا خبر آیه مطلق نیست، بلکه

مقتضای احتیاطی به حالتی دارد که منشأیات بدون تألیف بر محبت

لحاظ شوند.

۳- آیه تدفیه خود ظاهر در معناست و لغوی مذکور در آیه

مفهوم خود آیه و اشغال است، یعنی از ثبوت حجیت این آیه عدم

حجیت لازم می‌آید.

← دلیل دوم ← روایات همی گفته از نصف به ظاهر

قرآن که خود بر سه دسته اند:

← اول: روایاتی که دلالت دارند بر اینکه قرآن را

نهی شناسند بلکه آنکه می‌گوید قرآن واقع شده است و

غیر معلوم به محکم قرآن نهی رسد: ۲ اشکال وجود دارد:

اشکال ۱: تصریح

این روایات ضعیف هستند و حتی می‌توان اطمینان به

کذبتان دارد بخاطر ضعف روایاتشان و اینکه اکثر از روایاتی هستند

که تفسیر رأی می‌گفته معادف بر این مطلب انبیه، ساقط کردن

خواهد که از حجیت مسئله بسیار محض است و این واقعاً ظاهر

قرآن از حجیت ساقط بود اما آن که داشت نهی این افراد

هفتیف برآن واقف باشند و از آن خبر دهند، البته لازم بود اصحاب آنه

نیز که حل وجود مردم بودند برای مسائل واقف باشند و حل آنه

چنین نیست...

اشکال ۲

این روایات در کتابین هستند باینکه در دلالت دارند بر ائمه قرآن

نازل شده به عنوان تبیین برای هر چند به عنوان هدایت گفته

و معلوم است که هر آنچه مخالف کتاب باشد از حجیت سقوط است.

← البانی: روایاتی که دلالت دارند بر عدم حوزة استقلال

بر بعضی قرآن در مسائل حجیت: ۱ اشکال وجود دارد:

اشکال ۳ (تقریبی)

این روایات دلالت بر عدم حجیت ظاهر به شکل مطلق ندارند
 بلکه آنچه جایز نیست محکم قرآن و حکم به حجیت قبل از فحص و
 جست و جود احادیث معصومین علیه السلام است و این چیز قابل
 قبولی است و ما نیز قبول داریم.

الثالث: روایاتی که دلالت دارند بر عدم جواز تفسیر قرآن

به رای و نظر شخصی موانع هر گوی تفسیر به رای اندکافر است،

= جواب داده شده، حمل بر آن لفظ به معنای ظاهر خود تفسیر به

رای نیست، چرا که تفسیر به معنای لشف قناع، یعنی کنار زدن

پرده است و در معنای ظاهر لشف قناعی وجود ندارد.

= جواب داده شده که این جواب ردی شده باین بیان که:

آنچه که بیان شد فقط در ظواهری نیست که نخستین احتیاج به وقت نظر

ندارد اما در ظواهر معتدیه و اعتقایی که حصول نتیجه‌های نیاز به اعمال نظر

دارد، در حقیقت نوعی از کشف خدا می‌است.

ظواهر معتدیه و اعتقایی: لا می‌باشند (بدل الفاظ معتدیه باشد که حدیثی

به تهای ظاهری دارد ولی در مجموع پس از آن

مختص به فعالیت می‌باشد و محدودی نیست در حد اعتقاد

باقی می‌ماند.

نسبیه است که در جواب به دسته سوم روایات این گونه تبیین می‌شود:

حواسی انحصار ندارد:

اولاً: تفسیر بر آن که در اصطلاح مشخص معروف است و محدود

نموده شده آن تفسیری است که بر اساس اعمال حدس و

که استحسن باشد و شامل رأی در مکتب برای حال قواعد عرفی
باشد، نمی شود.

← دوماً: اطلاق روایات مذکور صلاحیت آن را ندارد که

را در سیره در عمل به ظاهر باشد، چنانچه سیره،

الذی سیره قطار باشد ← (باید در متن سبب ما السیاح سیره

باشد و مثل چنین بر عین لغات نمی لند،

و اگر سیره منتشر باشد ← (فقیه الفقاهه این سیره خویش

که کشف از آن است که اطلاق مذکور نمی تواند را در آن

به حساب آید، چنانچه سیره منتشره، سیره ای است که

متعلق از شارع هست، بلکه بالاتر خود این سیره منتشره

می تواند اطلاق این روایات را عقیده بزند.

علاوه بر این جوابی که برای هدف اول از این سه دسته روایات به صورت

حاصل داریم، یک جواب عمومی برای همه ی این روایات بدیم، و آن

اینست:

← در مقابل این سه دسته روایات که دلالت بر نفی حجیت

ظاهر قرآن دارند، روایاتی داریم که دلالت بر حجیت ظاهر قرآن

دارد، در نتیجه بین آن ها تعارض ایجاد می شود.

لذا بررسی روایات که دلالت بر حجیت ظاهر قرآن دارند،

← اولاً ← روایاتی که دستور به حجیت قرآن می دهند،

از فقاه عرف این روایات مطابق بر عمل به ظاهر قرآن

است، مانند حدیث ثقلین.

← دوماً ← روایاتی که دستور می دهند شروطی را برای حجیت

که به قرآن ارجاع دهیم، و شروط مخالف با قرآن را باطل بدانیم،

در این، ادایات مقصود از مخالف؛

۱- اگر مقصود، مخالفت با لفظ قرآن باشد ← چنین مخالفتی بر مخالفت

با ظاهر قرآن صدق می‌کند.

۲- اگر مقصود از مخالفت، مخالفت با مراد واقعی لفظ قرآن باشد ←

چنین مخالفتی در این جا مقتضای اطلاق مقامی تأیید می‌شود؟

است که عرف در استخراج معنی بر آن تکیه می‌کند، پس

اطلاق مقامی دلالت بر حجیت ظهور دارد.

توضیح اطلاق مقامی

که یعنی تسلط شارع در مقام بیان، در حایر

که می‌توانست با بیان مستقل، هر چیز مستقل

درستی که من خواست بیان کند، چنانچه این راه (هدی برای کشف مراد مسلم)

در تعارض، غیر از این راهی نیست (رجوع به طواغیر) وجود راست، من توانست

رایج بیان مستقل به مردم معرفی کند، و مولا جیل در مقام بیان بود

سکوتش نشانه تأیید و امضا است.

۱- سواء - روایاتی که دلالت دارند بر عدم کذب روایاتی که

از آنجا وارد شد، بر قرآن و طریقه و حججه و تفهیم روایاتی که مخالف

قرآن هستند.

عزیزان و محبت

عز این روایات اجمال نفی بود که مراد از حجود طرح، حجود طرح مخالف با

قرآن، این باشد که آن مضمونی از قرآن که از طریق این روایات

مراد است

کشف می شود، چنانچه این روایات در صدر بیان جعل ضابطه ای

هستند برای آن خبری که پذیرفته می شود و آنچه رد می شود.

(۲) احتمال نفی روایت مقصود از مخالفت، احتمال این مخالفت با نقل

قرآن دانسته باشد، چنانکه خبری که مخالف با نقل باشد نادر است و

این روایات ناظر به صدق از مخالفت است که بواجب دارد و آن

مخالفت با ظاهر است، در نتیجه، ما باید بفهمیم قرآن را صحت

احتمال اول، ابتدا از طریق دیگری کشف کنیم، آن که بفهمیم خبر

را با مفهوم قرآن بسنجیم تا ببینیم مخالف با قرآن است یا نه؟

در این روایات مفهوم قرآن را نمی توانست به دست شما دهند.

دلیل سوم ← ادعای نه قرآن کریم، از قسیم

محمّدات است و تحت عنوان ظاهریت این محل چون

قرآن، باید حاضر این است نه عامدان (از روی همد)

خود خداوند سبحان آن را به قدرت محل، جعل کرده

تأثیر مردم به امام شدت باید

باید جهت آن که ضعیف مطلب اعتقادی این را دارد

جدا به ولایت و برجسته بودن معنای قرآن اعتقادی آن را

دارد که مخفی نشود، آسان نباشد

سید علی

جواب چهار شصت و نهم:

اولاً - نقد مذکور از سوی خداوند در مجمل است

مقدار دادن قدر آن برخلاف حکمت بودن قدر آن، نه

هدایت مردم است، می باشد.

دوماً - ارتباط دادن مردم به امام، فرع بر

اعتمادی است بر اصل دین است و استدلال بر اصل دین

موقوف بر فهم قدر و ادراک مفاسد آن است.

سوماً - بر حجت بودن و ولایت مهدی قدر آن

نباید، صبی برای از بین رفتن هدف، یعنی هدایت انسان ها

باشد، در نتیجه باید معنا به نیت باشد نه پس هدف را محقق کند، لذا

باید فهمش آسان باشد (که فهم می شود همان عمل به ظاهر)

ظواهر کتاب قرآن حجت است، همانگونه که ظواهر سنت حجت است.

لِیْلِ عَقَلِی

<=>

دلیل عقلی

عقد عقیده ای و عقل آن را درک کند و امکان دارد انسان حکم شرعی

ارکان.

بحث در دلیل عقلی

← کبروی: انبیه آیا اساساً چنین ادراک

عقلی وجود دارد یا نه؟

← کبروی: بحث در حجت ادراک عقلی.

تفصیلاتی عقلیه بر ۲ قسم اند:

← ۱- تفصیلاتی عقلی که کفایت مستند

هستند هم مانند این تفصیه عقلی که انبیه بر بوی

واجب کردن چیزی مستلزم وجوب مقدمه آن

است.

۱- قضایای عقلی که (عقده خاص) به صورت معین دارد = ماست

حکم عقل به حروف کذب، چنانچه قبض است.

نکته

۲- قضایای عقلی که عقده مشترک هستند هم بحث لبروی و هم

بحث صفوی انسان در علم اصول دارند چنانچه حد ۲ عقده مشترک

به حساب می آیند، اما قسم دوم (عقده خاص) فقط بحث لبروی اش

در علم اصول وارد است، چنانچه فقط بحث لبروی اش عقده مشترک است.

نکته

۳- ادراک عقلی در صورتی که قطعی باشد نیازمند بحث از حقیقت آن

نیست، چنانچه حقیقت است به واسطه حقیقت قطع.

تقسیم قضا یا عقلیه

قضایای عقلیه که مختص هستند در این کتاب حکم شرعی دارند تقسیم می شوند

۱- دلیل عقلی مستقل

آن دلیلی است که در استنباط حکم شرعی از آن نیازمند هیچ

کردن قضا شرعی دیگری نیستیم مانند حکم عقل به ملازمه

بین حسن یک چیز و حکم شارع به وجوبش یا قبح یک چیز و

حکم شارع بر حرمتش، لذا از استنباط حکم عقلی نیازی نیست

اثبات یک قضیه شرعی مستقل نیست.

۲- دلیل عقلی غیر مستقل

دلیلی است که در استنباط حکم شرعی از آن نیازمند هیچ کردن قضا

شرعی دیگری نیستیم مانند حکم عقل به ملازمه بین وجوب چیزی

و وجوب مقدمه اش. پس برای تطبیق این حکم عقل در استنباط وجوب

و نحو، مثلاً متوقف بر اثبات یک تقصیر شرعی سابق است یعنی وجوب نماز.

تقسیم تقصیر عقلیه به تحلیلیه و ترکیبیه

مراد از تحلیلیه ← بحث از آن پیرامون تقصیر پدیده معینی دارد مانند:

از حقیقت وجوب نماز

مراد از ترکیبیه ← تقصیری است که در آن بحث از استحاله شیئی یا فسادش

است، بعد از فراغت از بحث از حقیقت آن، مانند: بحث از استحاله

اعمال فسادین در وقت واحد مثلاً نماز خواندن و از آن

نجات از مسجد همزمان.

تقسیم قضیه‌ی عقلیه مستقله ترکیبیه به سه‌گانه و موجدیه

معتقد از باب الیه ← دلیل عقلی مستقل ترکیبی است که در ارتباط نفس

حکم شرعی به کار گرفته می‌شود مانند حکم عقل به استحاله

تکلیف به غیر مقدور، مثلاً لال نماز خواندن.

معتقد از موجدیه ← دلیل عقلی مستقل ترکیبی است که در ارتباط شهود

حکم به کار گرفته می‌شود مانند قضایه تحلیلیه که می‌تواند

همه آنچه عقل حکم می‌کند به قبضش شایع حکم می‌کند به

حرشش.

ملته

فقدای عقلی به هم مرتبط هستند و بعضی در شناخت بعضی دیگر

مؤثرند.

۱- واکه‌ی یک قفسه تخیلیه در این قفسه تخیلیه (سیر مؤثر است)

۲- واکه‌ی یک قفسه تخیلیه در این قفسه تخیلیه مؤثر است.

۳- واکه‌ی یک قفسه تخیلیه در این قفسه تخیلیه مؤثر است.

مثال اول: تفسیر ارتباط حکم به موضوع (با ارتباط سبب به سبب)

این تفسیر می‌تواند در تفسیر یک واجب تقدیری به این معنی

قدت در آن (خیل) واکه است نه مطلق.

مثال دوم: تفسیر ارتباط حکم به موضوع (با ارتباط سبب به سبب)

واکه مؤثر است در این است (اخذ مقدمه در مطلق)

واجب تقدیری.

مثال دوم: استیحه أخذ قصد قذیب در متعلق واجب تقدیری به مؤثر

است در تفسیر حقیقت واجب تقدیری به انیه قصد قذیب در حیل

در مکش است نه در متعلقش.

استیحه تکلیف به غیر مقدر (خالی، مستطی، تکلیف، مستطی)

حکم به استیحه تکلیف به غیر مقدر دارای اقسام است

۱- استیحه و قبح کفای برخلاف با تکلیف

غیر مقدر عقلاً

۲- انیه نفس تکلیف به غیر غیر مقدر قبیح است

واقعه قضا از قضا

حاشیه که قبلاً بیان شد تکلیف در مقام ثبوت ضمیمه بر ملاک اراده اعتبار

اما ملک در «سجنش معلیّت» ← لازم نیست در مشروط به قدرت باشد

بلکه حتی امکان دارد نبوت ملک حتی در حق غیر قادر.

اما اراده ← که عبارت است از حُب ناشی از ملک، اما اراده نیز مشروط

به قدرت نیست، چنانکه حُب هر چه رسیده تر باشد حتی امکان تغلقش

به محال ذاتی هم وجود دارد چه رسد به محال بالغیه.

محال ذاتی مثل خواندن قتل از آغاز تا پایان در یک دقیقه، یعنی این

امر محال بالذات است ولی اندر اتفاق بنفقه معلیّت دارد می توان فرغش

کرد مولا اینجا آن را دوست دارد، یا مثلاً نماز با تمام شایستگی از جمله چهار

داشتن در حق آن حاضر محال است ولی در عین حال دارای معلیّت

است و متعلق اراده مولا است.

محال بالغیه مانند نماز خواندن ایستاده برای سخن بردن نه سوال یا قرائت

برای شخص لال، انیسونه امور در حق نوع انسان ذاتاً ممکن است و در

در حق این افراد به سبب عارض شدن عروض صحتش لغو شده است.

اما اعتبار به ماحض اعتبار ← یعنی با قطع نظر از داعی بعث و تحریر سهل

المعونه است و امکان دارد نقولش حتی در حق غیر قادر بودن انیسونه لغو

لازم آید چرا که امکان دارد هدف از چنین اعتباری تأیید از ثبوت ملاک

در اراده باشد اما اگر اعتبار را از آن جهت که به انیسونه بعث و تحریر است

لحاظ کنیم در این صورت قدرت شرط اعتبار است، چرا که قدرت دادن

غیر قادر را امری غیر ممکن است.

سؤال

آیا انیسونه تحریر در اعتبار لحاظ شده یا نه؟ بله

آنچه ظاهر خطایات شرعی است این است که بد داعی بعث

و تحریر کنند، چنانچه نفس را بنیم در واقع و در مقام نبوت، اعتبار چنانچه لحاظ

شده در مقام انبیا به نحوه دلالت خطاب «نه در برابرند جعل و اعتبار است»

می تقدیم و می بینیم، اصطلاح خطاب نشان می دهد که به داعی بعث و تحریک

است، بنابراین معلوم شد که هر تکلیف مشروط به قدرت است بدون فرق

بین تکالیف الزامی و غیر الزامی و بدون فرق بین اینکه تکلیف انجام یابد یا

تکلیف ترک.

نکته ۱ ← روشن شد که قدرت شرط اعتبار تکلیف است اما تکلیف به معنی

و اراده، قدرت شرط نیست، مگر مگر و اراده حتی در حق عاجز

هم ثابت است و مگر ثابت نیست.

← اگر قدرت دخیل در مگر باشد ← در خلش در تکلیف مشروط ←

قدرت شرعی نامیده می شود.

به قدرت دخیل در حدک نباشد ← در این صورت دخیل در تالیف ^{تالیف} کلمات

قدرت کفله ناصیده می شود

نکته ۲ ← در محال بودن تالیف به غیر مقدور بین انیه تالیف مطلقاً

محال باشد، مانده انیه لفته شود پرواز لن یا انیه تالیف مقید، حید

اختیاری برای تلف باشد قدری نیست قبل از انیه لفته شود اگر

بر نیست با هم رفتی پرواز لن.

نمونه ۱ التیالیه تالیف غیر مقدور

در صورتی که قدرت شد در تالیف باشد به لحاظ عقوبت نمونه روشن است

و آن این است که غیر قادر عقاب نفر شود، اما به لحاظ نفس تالیف

لفته شده که نموده روشن ندارد چیرانه وقتی عقابی در آن نیست، قدری ندارد

که تکلیف مشروط به قدرت باشد یا باشد چون در هر صورت عکس نیست

اما معجزه صدر و معاینه نمودن ای را برای نقض تکلیف می دانیم و آن

نموده ای که برای این بحث وجود دارد به ناحیه ملک حکم مربوط

می شود، با این بیان که آیا در حق شخص عاجز ملک فعلیت

دارد و قوت ملک در سبب معجزه عجز را بر او واجب می گرداند

یا نه راسته مدعی برای عاجز نیست، پس چیزی از دست گرفته

ناقصا واجب شود

در این بحث اگر قدرت را شرط ثبوت تکلیف بدانیم در نتیجه در حق غیره در

تکلیف ثابت نیست، در نتیجه مدعی نیز برای او وجود ندارد چرا که دانستیم از

ملک است تکلیف ~~ای~~ به نحو دلالت التزامی، و با عذر من سقوط تکلیف،

دلالت مطاقی، دلالت التزامی هم از حجت سابقه می شود پس چون

ملک نیست قضا هم واجب نیست. اما بقدرت را شرط نیست

تکلیف ندانیم در نتیجه تکلیف هم در حق مطلق قادر و هم غیر قادر ثابت است

و ثبوت تکلیف که شرف از ثبوت ملک است و چون به سبب عجز ملک

غایت شده پس وجوب قضا ثابت می شود.

اصول تکلیف مشروط

الاحکام
عده ای عاقل به این هستند که حکم مشروط بمقتول نیست، چنانچه حکم

کودان فعل مولا است و به مجرد اینکه مولا حاکمیت خود را اعمال کند حکم

محقق می شود، پس در حکم مشروط چه معنایی خواهد داشت؟

پاسخ آری در ردع این سخن می نویسیم که هر حکمی ۲ مرحله دارد

۱- جعل ۲- مجعول

۱- **جعل**؛ حکمی که در مرحله ثبوت است، نزد خداوند

در این مرحله جعل علم به صورت عقیده حقیقیه است به این

ترتیب که مولانا قیود و شقوق می گویند خواهد حکم و انصاف به

آن باشد را در تقدیم قیود و شقوق می گویند و حکم را به صورت علوی

و شقوق بر آن ها جعل می کنند، مثلاً من تو را می بینم مستطیع

شدن صحت من دانست و راه باز بود انجام حج بر او واجب است

بنابر این وجوب حج را نیز استطاعت مالی، بدنی، طریقی

عرفی و تصور کرده است، اما در این مرحله عرفی ندارد که

این قیود در خارج محقق شود یا نه، جعل به گونه عقیده شرعیه است

دوم انیه وجوب در این مرحله در حق تلف خاصه لحاظ نشود

لکن به نحو عقیده شد طبع حقیقیه در حق عام ثابت است.

← مجهول، حتمی که در حق مطلق حاصل فعالیت یافته،

زمانی که قیود در خارج ^{و نه در} در حق مطلق حاصل تحقق پیدا کرد، حتم در

حق همان مطلق و نه در این ثابت می شود و فعالیت می باید که به

این بر حوب فعلی مجهول شوند.

با این بیان روشن می شود که و

بیان جعل و مجهول جدایی و تفاوت است، جعل از آغاز

وجود دارد ولی مجهول بعد از تحقق قیود در خارج موجود می گردد،

در نتیجه قیود نسبت به مجهول به قدری علت برای تحقق آن

حتمه ولی نسبت به جعل چنین نیست، زیرا جعل قبل از آنکه

قیود در خارج تحقق یابند، تحقق یافته است، البته ^{تقدم} قوالم جعل

از حال اول بر فزین و بقوه قیود است جدا که صلا ملاء الـ

که استطاعت سلامت و غیره را فرض و تصور کنند نمی تواند آن قبیله شد

را جعل کنند پس می توان گفت:

جعل = موقوف به تصور ذهنی قیود است و این به معقول =

مرتبت بر وجود خارجی قیود است.

در این حال می توان پاسخ اشکال بالا را چنین داد:

← آنچه به مجرد اعمال خاصیت مولا تحقق می یابد جعل است

به معقول، و آنچه به مادیات داریم مشروط است به معقول است نه

جعل، پس اشکال نیست.

پس ابتدا ثابت کردیم که تعلیف مشروط امکان دارد و معصوم را از تعلیف

مشروط را هم بیان کردیم (یعنی اینکه تحقق حکم (معقول) مشروط به تحقق قیود

خارجی می باشد و دانستیم که معقول می تواند مشروط باشد)

که این را می توانیم به هر جوابی که بخواهیم

تنوع قیود و احکامش

این مآخذ تنوع قیود و احکام آن را به عنوان قاعده‌ای ذکر کرده‌اند

و بدین‌شکل این است که مسائل زیر به این بحث مربوط است:

۱- تقسیم قیود به قیود وجوب و قیود واجب

۲- حصولی بودن قیود وجوب و تحقیقی بودن قیود واجب

۳- لزوم اختیاری بودن مقدمه واجب

۴- موقوفه یا بخیر موقوفه بودن مقدمه واجب

۵- وجوب مقدمه موقوفه (مقدمه‌ای که موقوفه شده)

تنوع قیود

در جمله «اذا زالت الشمس فصل لتفقد آ» دو قید برای نماز وجود دارد:

۱- زوال خورشید، نه قیدی برای وجوب فطر (قید

برای مجبور) یعنی قبل از زوال و حجبی فعلیت نیافته پس

زوال قید وجوب است.

۲- طهارت، قیدی برای وجوب مجبور (وجوب

فطر) نیست چرا که واضح است وجوب فطر بعد از زوال ثابت است

حتی اگر مکلف ماهر نباشد پس طهارت قیدی برای نفس نماز یعنی

قید معلق وجوب است. یا بگویم قید واجب است.

۳- انیت می گویم طهارت قید واجب است یعنی امروز دستور شارع

نماز طهارت
تقید بنفس + (ذات + قید)
نماز تقید می گوئیم

لعلق گرفته به حصه خاصه یعنی نماز با طهارت (ایس در سوال) به طور خاصه

چنین گفت که معنای گرفتن چیزی که قید واجب است:

۱- حصه مردان واجب با آن قید (از تقدیر اول هم نماز

با طهارت داریم هم به طهارت)

۲- لعلق گرفتن امر شارع به واجب از آن جهت

که مقید به قید است (به نماز با طهارت)

لذا بر این طهارت نسبت به :

۱- نفس صلاة یعنی ذات، علت یا جزء العلة نیست

۲- نسبت به نماز با طهارت (تقید) ذات + قید علت

تقید است چنانچه اگر طهارت نباشد نماز مقید به آن یافت نمی شود

و خلاصه اینست گرفتن طهارت به عنوان قید نماز یعنی

اولاً: حصه حصه کردن واجب بآل قید

دوماً: تعلق بر وقت امر و دستور شارع به نماز و به قید

سوماً: یعنی نسبت به قید (طهارت) به قید (زاتاً)

نسبت علت به معلول است اما نسبت به ذات واجب چنین نیست.

گاهی یک خصوصیت:

فقط قید وجوب است مانند زوال نسبت به نماز

گاهی فقط قید واجب است مانند طهارت نسبت به نماز

گاهی هم قید وجوب و هم قید واجب مانند:

فرا بردن ماه رمضان: قید به وجوب، روزت است، یعنی

وجوبی برای روزه بدو (حول ماه رمضان نسبت)

و هم قید به روزه واجب است به این معنای روزه واجب

آن روزی است که در راه رمضان به جا آورده شود و بعد از آن.

احکام قیود متنوعه

قیود واجب بر دو نوع اند:

۱- آنچه تحصیلش بر مطلق لازم است مانند طهارت نیت

به نیت آنچه تحصیلش بر مطلق لازم نیست مانند استطاعت نیت

به حج.

سؤال: ضابطه و معانی این که قید تحصیلش بر مطلق لازم است

یا نه چیست؟

جواب: الف - آنچه قید و جواب باشد تحصیلش بر مطلق لازم نیست چنانچه

قبل از حصول قید و جواب، وجوبی بر مقتضای وجود ندارد و بعد

مثل زوال که تا زمانی که زوال نباشد وجوب نماز بخارا ایجاد نمی شود

← از تحقق آن معذری برای تحصیل نیست چنانچه طلب حاصل است.

ب ← و اگر قید واجب باشد ^{بستگی} تحصیل بر طلب لازم است چنانچه وجوب ^{قید} شرطی است ← که قید نماز است

لطف بر قید واجب + لطف (زات + قید) پس لازم است

تحویل قید تا لطف حاصل شود و در نتیجه وجوب امتثال کرده.

ج ← و اگر چیزی هم قید واجب و هم قید وجوب باشد تحصیل بر ^{قیدی}

مكلف لازم نیست اما اگر قید حاصل شد ایجاب لطف لازم ^{واجب} می شود و در صورتی که هم قید وجوب است هم قید واجب تحصیل ^{واجب} است. چنانچه در طلب از آنست اما در صورتی که در طلب ^{واجب} است

باید در زمان تمام شدن و انقضای

د ← از آن جهت که قید واجب تحصیل آن لازم است پس باید ^{نکته}

در قدرت و توان مكلف باشد؛ اما اگر قید وجوب که تحصیل آن بر

مكلف لازم نیست قدرت هم در آن شرط نیست، بنابراین اگر مقتور

مكلف است و اگر مقتور مكلف نیست مانند زوال نسبت به نماز.

مقدمه بر عین و عقلیه

← قیود شرعی؛ قیودی هستند که شارع آن‌ها را به

کسان قید آورده و به حسب آن واجب را حده حده می‌کند

و به حده خاصی در قیود دهد. این قیود را مقدمات یا قیود شرعی

می‌گویند. مثل نهی از شرب خمر. استماع نیت حج

← قیود عقلی؛ قیودی هستند که مقدمه برای تحقق واجب

می‌باشند ولی از طرف شارع اخذ نشده‌اند، مانند تهیه وسیله نقلیه

برای رفتن به مسجد.

در حدیث آمده است: «ما یجوز فی حق الله»

نکته

← مقدمه واجب چه عقلی باشد چه شرعی در صورتی تعزیر این

مقدمه بر خلاف واجب است. زیرا مقدمه وجوب پس فعلیت یافته باشد

یعنی بعد از آنکه زی مقدمه بیاورد میگوید که در آن مأخوذ است، المحقق قدس

مقدمه واجب می شود لذا بر این وضو وقتی واجب می شود نه نماز را داخل شدن

زوال واجب شده باشد اما قبل از زوال وجوبی برای وضو حمل نیست به خاطر

عدم وجوب زی مقدمه.

مقدمه معقوله

الف واجب دارای مقدمه ای است چه بختری چه شستن و از طرفی وجوب واجب هم

مشروط به زمان معینی است،

که وجوب فعالیت پیدا کند

تحقیق این مقدمه در آن زمان امکان ندارد اما قبل از آن زمان

نماز که وجوب فعالیت پیدا کند مقدمه آن را داریم

تحقیق مقدمه ممکن است، مثلاً هنگام زوال آب برای رفتن وضو نیست

بلکه در وقت آب داریم

اما قبل از زوال آب برای رفتن وضو دارد حال سؤال این است که آیا

این مقدمه مقدمه می شود بر این وضو که انجام یافت می شود واجب که

نماز باشد از موقوف شود چون چه از بدو وضو امکان ندارد پس انجام یافتن این مقدمه

ILIA

است موقوف و از دست رفتن واجب می شود پس مقدمه معقوله نهایی می شود.

عقلاً بر مطلق تحصیل مقدمه قبل از آن زمان معین برای وجوب ،

(۲) هم اینده با ترک مقدمه قبل از زوال ، در نتیجه در حقیقت در وجوب در

واجب است ؟ حقیقت حادث نمی شود تا مگر به محالفت یا اعتدال یا حقیقت آن زوال عاقل می شود از

انجام واجب و فرض هم این بود که در تعلیل مشروط به آن است و در این ۱۵ چون یک برادر در زمان

جواب (۱) ← اعتقادی قاعده ای اصولی این است که تحصیل لازم با وضو نیست

و در اصطلاح بر

نیست ، چون قاعده این بود که تحصیل مقدمه در صورتی که در وقت باشد

این قبل باشد

واجب است که در ذی المقدمه با تمام قیودش تعلیق یافته باشد یا نه

بگوید

و اعتقادی قاعده ای اصولی هم در وجوب آن است

مقدمه

و انتم معتقد

ب

← مگر اتفاق من اعتدال برای واجب چهاره مقدمه مقدمه وجود دارد

واجب

ماشاء الله وقف در عرفات (جمع) که نخل هم ذی الحج است و اگر مطلق

قبل از این زمان مسافرت نهند و الحج را در وقتش درک نخواهد کرد

و فرض هم بین امسال و سال های دیگر نیست

جواب

← از نظر فقهی اشکالی نیست که سفر قبل از وقت واجب

لازم است اما بحث در حیثی توجیه آن برای مس قاعدی اصولی است

که جواب آن در بحث واجب معلق خواهد آمد.

شرط متأخر

بشرط

قید و شروط چه برای وجوب چه واجب :

الف - غالباً مقارن با بشرط هستند :

قید واجب : رویه قلب بودن برای نماز

قید وجوب : رواں خوردن برای نماز (از زمان رواں وجوب
صلوات می یابد)

ب - متقدم بر بشرط هستند :

بشرط

قید واجب : وضوء برای نماز

قید وجوب : رؤیت حلول ماه رمضان نسبت به روزی داری

(حلول ماه در شب وجوب تمام طلوع فجر)

مثال واجب

کسی ادعا شده که شرط متأخر از شرط نیز داریم مثل غسل شب

مثال وجوب

بیشتر زن مستحبه کتیره شرط طهت روزی روز شنبه یا در عقد فصولی

اگر بعد از عقد اجازه واقع شود عقد از زمان بدویش نافذ است.

سوال واجب

در امکان و استحاله شرط متأخر است

فائزین به استحاله

معتقدند که شرط نیست به شرط به صواب

علت نیست به معلول است و همانطور که امکان

تاخر علت از معلول جائز نیست تاخر شرط از شرط

نیز جائز نیست.

فائزین به امکان

معتقدند که شرط متأخر واجب امکان دارد

۱ چنانچه وجود ذات واجب بر قیود شرعی توقف نیست (این) بر دینیم

که قید علقه نقد است نه علقه ذات (قیود بودن قیود شرعی)
یعنی ذات بدون علقه

دانشی از آن است که مولا صلیت را از طریق تقدیس به قید خاص

به حقیقت عینی تحسین ارجح است پس همانگونه که فی حق
عقود زوال ایجاد شده و خوب نماز در ملکوتی مذکور می شود

می تواند مقارن یا مقدم باشد، می تواند متأخر هم باشد و نیست به شرط

متأخر و خوب معتقدند

۲ قیود و خوب عملی قیود محمول هستند چنانچه روشن است عمل

قبل از وجود آن قیود نیز ثابت است و محمول حقیقی ندارد و مجرد

فرض است پس هیچ معنوی نیست که به شرط متأخر قید باشد

۱۲۲ واجب یا متعلق حکم به عملی است که تلف در خارج آن انجام می دهد
و وجوب به حکمی که برای تلف نیست.

واجب معلق

برای حدیث از وجوب و واجب زمانی است که عداً این دو زمان (یعنی

زمان وجوب و واجب) مقارن هستند؛ مثلاً:

زمان وجوب نماز به ما بین الطلوعین
و زمان واجب ← دقیقاً همین زمان (یعنی

ما بین الطلوعین) است.

ثبوت

اسم امکان ندارد زمان وجوب به طور کامل مقدم بر زمان

واجب باشد.

دلیل = چنانچه لازم است این است که در آن طرف زمانی که انتظار می رود

واجب انجام شود، وجوبی نباشد، در نتیجه برای تلف بحرانی

به سوی انجام واجب نیست و این مطلب واضح است. مثلاً عولاً به تلف

امری که امروزه بیهوده واجب است که خدا روزه بگیری.

اما بحث ۵^م

۱- در این است که آیا امکان دارد آغاز زمان وجوب بر واجب

مقدم گردد یا بعد از استعانتش تا زمان واجب؟

حالتی که به تحقق تحقق استطاعت وجوب حج فعالیت می یابد اما

زمان انجام واجب، ظهر روز عرفه است، بنابراین مشاعره می شود

زمان وجوب از هنگام تحقق استطاعت که قبل از روز عرفه است،

شروع می شود و این وجوب تا روز عرفه که زمان واجب است

استمرار می یابد.

عده ای از اصولیین قائل به این هستند که چنین حالتی ممکن است؛

می یابیم

(یعنی آغاز زمان وجوب مقدم بر زمان واجب است و تا زمان واجب استمرار

و آن را واجب معلق نامیده اند.

واجب معلق ← هر واجب که ابتدای زمان و حوالیش بر زمان واجب

مقدم شود و تا زمان واجب السعیه بایستد

فائده

← مشکل مقدمات موقوفه را می توان از طریق واجب معلق حل

کرد چرا که اشغال مقدمات موقوفه این است که وجوب در ظرف زمان

واجب است.

حل مشکل مقدمات موقوفه (صوب واجب معلق) ← ①

در صورتی که فرض بلیغیم که زمان وجوب، حادث می شود قبل از زمان

واجب؛ یعنی از زمان التحقق استطاعت، وجوب فعلیت می یابد در

نتیجه تلف در برابر مقدمات موقوفه قبل از گذر سیر روز عرفه (زمان بلیغ)

مسئول است چنانچه وجوب فعلیت یافته و حقوق قاعده واجبیت یافتن

وجوب بر ذی القوه تحصیل مقدمات آن هم لازم است قبل از روز عرفه

مستحب آن است که منوط بدانیم اصل واجب بعلق رابحه اصل (شرط متأخر)

باین بیان که:

فزارسین روز عرفه نه زمان واجب است اما اختیاری بر

مكلف نیست، بنابراین نمی تواند نقض قید واجب باشد چنانچه

قید واجب باید اختیاری باشد پس علاوه بر آنکه قید واجب

است قید وجوب نیز هم حقیقتاً لازم می آید (مطلب)

(قید وجوب بدین آن است که وجوب حج قبل از

روز عرفه مشروط شده به تحقق روز عرفه در ظرفی که متأخر

است، بنابراین می نویسیم وجوب حج قبل از روز عرفه

مشروط به ۲ شرط است: ۱- شرط مقدار، که استطاعت است

۲- شرط متاخر آمدن روز عرفه بر تلف است زمانی که زنده باشد.

بنابر این حدس که مثلاً در شعبان مستطیع شد و تا روز عرفه زنده بود ثابت

می شود بر او وجوب حج از اللقیان در نتیجه نسبت به تعدد مقدمات مفقوده

نیز قبل از روز عرفه طبق قاعده تلف موظف است و این در موردی است

که قائل به امکان شرط متاخر بدشیم،

اما اگر قائل به عدم امکان شرط متاخر بدشیم؛ لازمه اش آن است که

وجوب نیز در روز عرفه جاری می شود نه قبل از آن و در نتیجه تقریب

واجب معلق باطل می شود و امکان حل مشکل مقدمات مفقوده نیست.

لَحْظِيز ← ②

سؤال = آیا لَحْظِيز عقلاً جایز است؟

روشن است که اگر مَلَفِ اِقتِضال واجب را در حالی که قادر است در وقت و

زحمتش بقیین کند، اِمالِد مَلَفِ خود را از قدرت در اِقتِضال عاجز کند آیا

چنین امری جایز است؟

حکم دو صورت:

۱- انبیه بعد از فعلیت و جوب خودش را عاجز کند

مانند کسی که آب و وضویش را بعد از داخل شدن وقت نماز

ببریزد (بیروقی) ماد الوضوء (این) عمل جایز نیست چنانچه معصیت است

۲- انبیه قبل از فعلیت و جوب خودش را عاجز کند

مانند اراقه آب قبل از دخول وقت نماز، این عمل جایز

است، و سبب مرشود که در ظرف جوب عاجز از انجام واجب شود

هم حق قادر است، و ملاک واجب برای شخص عاجز ثابت نیست، لذا

چیز از دست نرفته است.

اما اگر دخل قدرت عقلی باشد؛

تفجیر عاجز نیست (قدرت دخل در ملاک نیست، یعنی هم عاجز

ملاک دارد هم قادر) چرا که لازمه تفجیر از دست رفتن ملاک عقلی

در ظرف نیست، رواست، و این عقلاً جایز نیست.

که نباید آنچه از دست امثال حل مشکل معذرات صغیره را این

بیان وجود دارد و آن در صورتی است که دخل قدرت را

عقلی بدانیم نه شعری، و این لازمه اش انجام مقدمه قبل از

زمان و جواب است، چرا که اگر انجام شود سبب فوت ملاک در

وقتش می شود.

آنچه علم به حکم در موضوع حکم

استحاله اخلاق من حکم به عالم

در صورتی که حکم در حق عالم جعل شود \Rightarrow فقط اخلاق من به عالمین

دارد و برای شاک و قاطع به عدم ثابت نیست.

سؤال \leftarrow آیا چنین چیزی می تواند باشد و عکلاً جایز است که حکم را مقید

به علم آن کنیم؟

قبلی (دوهم) قائل به استحاله است با این بیان که ثبوت میجو

فروع تحقق قیودش هست و قیدش هم علم به حکم است و از طرف دیگر

علم به حکم متوقف بر خود حکم است پس:

حکم متوقف بر علم به حکم \leftarrow
 علم به حکم متوقف بر حکم \leftarrow
 این دور است و محال

جواب به عقل

که جواب داده شده که علم به حکم متوقف بر حکم نیست و این

باید هر علم به حکم (اصحاب گفته به واقعیت) می بود در صورتی

که برخی علم به حکم عقل هستند، پس متوقف بر حکم نیست

بلکه متوقف بر معلوم به ذات (تصور ذهنی) است نه متوقف

بر معلوم بالعرض (وجود خارجی)

علم اولی به حقیقت علم ثانی به وجود
لذا در پیشانی عقل آید

تقریر مفید

این جواب از جهت درست است ولی استیجاب

عقل احتیاج به حکم به علم را به صورت کلی از این نظر بود، چرا که

عقل عالم به این است که ضمیمه علم در برابر معلوم، میگردانند

و حکایت می کند که ضمیمه و ایجاد نشده، اما در صورتی که علم به

حکم را در موضوع حکم اخذ کنیم، در این صورت علم ضمیمه حکم

من شود که کشف از آن چنانکه تا این علم نپذیرد امتیاز حکیم ایجاد نمی شود

راه حل **تخصیص** بنا بر این است که عقلی همچنان باقی است اما این

استحاله مخصوص محال است که علم به مجهول را قیدی

برای مجهول قرار دهیم، اما اندک علم به جعل را قیدی حکم

مجهول قرار دهیم (از آن جهت که بین جعل و مجهول

تفاوت وجود دارد) پس دوری لازم نمی آید و علم هم نقش

نمی تواند پیدا کند.

نکته دیگری بحث (تقدیم تخصیص)

حکیم در حق عالم یا جاهل، به تعادل این اصطلاح و تقیید بازمی خورد؛

← **اند تعادل این اصطلاح و تقیید نبوتی (تفاوتی)؛**

اجتماع ناممکن، ارتفاع ناممکن باشد که در نتیجه اند تقیید

به علم مجهول بود، اصطلاح ضروری می شود و نتیجه هم اشتراك حکم بین عالم
و جاهل می باشد.

← در مقابل علم و عدم بود، چون از تفهیم ضروری هم اصطلاح هم
ضروری هم و در نتیجه حکم در قوه محمله است، نه مطلق و نه مقید و محمله
در قوه حریفه است و فعلاً قدر متیقن ثابت می شود که جعل حکم در
حق عالم است.

أخذ علم به حکم در موضوع حکم جدید حکم
این در حکم سه حالت پیدا می کنند:
← ۱- مخالف هم هستند؛

مثلاً اینها اگر نبودند در اذاعت بوجوب جمع کلیه فالتب و جنبه

این حالت هیچ اشکالی در این نیست و در این صورت علم به وجوب

جمع نسبت به وجوب و صحت قطع موضوعی است و علم نسبت به وجوب جمع

قطع طریق است.

۲- متضاد هم هستند؛

مانند این: «اگر بگویند: «اذا علمت بوجوب جمع علیک نحو حرام علی»

نکته نسبت به این مورد می‌باشد است چنانچه سابقاً دانستیم این

احکام واقعی متضاد و تضاد وجود دارد، لذا امکان ندارد کسی که قطع

به وجوب دارد، حرمت هم در حقش هم دوباره ثابت شود.

۳- متمایل هستند؛

مانند این: «اگر بگویند: «اذا خضعت بوجوب جمع علیک ثبت وجوب آخر علی»

نسبت به این مورد نیز قائل به استحکام شده‌اند، چنانچه اجتماع دو حکم

مطلبین (فیهال) است و این مورد نیز از قبیل اجتماع مطلبین است.

انچه قصد امتثال امر در متعلقش

حدا امری ناشی از یک غرضی است:

← و اگر غرض لعلق دارد به انجام فعل حدیثی نه انجام شوری

گفتنی است، چنین واجباتی را واجب توعلی می نامیم، مانند:

تخلیه بدن و لباس، غسل میت، امر به معروف

← و اگر غرض لعلق دارد به استیل فعل به قصد امتثال امر

چنین واجباتی را واجب تقدی می نامیم، مانند: نماز - روزه - حج - زکات و غیره

سؤال

آیا مولا می تواند قصد امتثال امر را در متعلق امر اخذ کند؟

به طوری که مثلاً در نماز که مکلف از یازده چند است و قصد امتثال هم

چند دوازدهم باشد؟

← کرده ای گفته اند: اصل ندارد چنانچه اگر قید امثال امر را در واجب

أخذ نسیم الزمناش این است که امر قید واجب دارد (نماز بخوان)

به قید امثال امر (و این قید اغنافه به امر شده و از آن جهت که

امر از جمله قیود اختیاری نیست، پس باید قید وجوب هم باشد در نتیجه

أمر مقید به امر می شود و این محال است.

نوعی بحث

← در چنین استیلائی ثابت شود، نحو آن در باب

تعمق به اطلاق دلیل امر و عدم آن روشن می شود.

در سایر خصوصیات غیر از قید امثال امر مانند: سفید بودن

لباس (نفس نماز از آن جهت که در دلیل امر به خواندن

قید واجب أخذ نسیم در می یابیم که در غرض مولا هم ننورده

چون اگر می بود می آورد، اما نسبت به قید اعتدال (فعله لغتیم اُخذ آن) در آمد

محال است، بنابراین از اطلاق واجب نفی توان (لغف نر که قید مذکور

در غرض سولا دخیل نبود چنانچه غرض این است نه اُخذ این قید استیحا

دارد، یعنی حتی اگر در غرضش بهم باشد بجا آمد این استیحا نه نفی تواند در واجب

آن را می آورد، پس محال است در غرضش بوده ولی بجا آمد استیحا نه مذکور

نیامورده، بنابراین عدم اُخذش دلالت بر عدم دخلش ندارد و همچنین

است نسبت به قید علم. (محال است قید در غرض بوده ولی در لایم چون

محال است نیامورده).

امر به فزین به نحو ترتیب

گذشت که هر یک از مشروط به قدرت است، متفوق بر آن قدرت فزینی است

که یعنی تکلیف شامل عاجز نمی شود (قدرت به معنای احسن) علاوه بر این

هم چنین تکلیف شامل کسی که قادر در امتثال حسب تدبیر، ولی

فعلاً مشغول به امتثال واجب دینی است نه در تقاضای واجب اول

است ولی کم اهمیت تر از آن نیست یعنی شود (قدرت به معنای اعم)

ممانعتی نه مشغول بنگاه شخصی است نه در حال عذوق شدن

است، چنین شخصی قدرت بر نیات عذوق دوم ندارد چون مشغول

بنگاه عذوق اول است.

برهان برائت تناقض تکلیف بر قدرت به معنای اعم

زمانی که مولا به واجبی امر کند، و امر خود را مطلق بدارد، این اصطلاح بی

می شود امر هستی شامل حال کسی که تکلیف مشغول به امتثال تکلیفی است نه

تقاضای تکلیف اول است و از آن کم اهمیت تر نیست نمی شود؛

پس اگر مدرّش از این اطلاق:

۱- طلب جمع پس هدا متعال باشد؛

چنین چیزی غیر محال است چنانچه جمع میان آن برای تلفظ امکان ندارد.

۲- تلفظ را الزامات واجب دیگر باز دارد؛

چنین چیزی توجه پذیر نیست چون فرض شده دو تلفظ به یک اندازه

اهمیت دارند.

پس با چهار بیهوده میگیریم (اشتراک تلفظ به قدرت به معنی ای هم).

بالین بیدارت روشن می شود که ثبوت امر به دو وجه در صورتی میسر است

که هر یک از آن ها مطلق بوده و شامل حالت اشتغال به دیگری نمی شود،

در این صورت امر میسر است.

اما در صورتی که هر یک از دو امر مقتضای عدم اشتغال یا اشتغال به دیگری باشد

در این صورت است که پیش از آنکه وفات می شود به امر به دوغند به نحو

ترتیب جعل گردیده است، و این ترتیب آن چیزی است که جعل دوغند را

(هر دو یا یکی مقید به عدم دیگری باشد) تصحیح می کند.

خلاصه آنکه در هر حالتی تلف با دو واجب شدنی موجه در ویرانجام دادن

یکی از آن دو قادر باشد ولی بر جمع بین آن دو قادر نباشد که در هر حالتی

مثل این حالت، قاعده ترتیب تطبیق می گردد، بنابراین:

← اگر دو امر از نظر اهمیت و لیس است (مثل نجات زید و

نجات عمرو، هر دو در یک سطح هستند) وجود هر یک مشروط به

عدم امثال دیگری خواهد بود.

← اگر یکی از آن دو ملائش محکم تر از دیگری باشد (مثل

نجات جان عالم که مصالح جامعه است و جان بچه ای از مسلمانان)

(یا وجوب از امری نجات است از مسجده ملائش کمتر از هزار است)؛ در این
 صورت وجوب اعم مقید به نیارودن آن دیگری نیست نه اهمیت کمتر است
 یعنی وجوب اعم مقید به نیارودن اعم نیست، اما وجوب اعم مقید به
 نیارودن اعم است، نه در حالت امکان جمع بین دو امثال نه نقد، نه اعم
 نه صدقه می شود، در تراجم، اعم مقدم بر اعم است.

الکمال بر تقدیر ترقب

= آن دو مورد آن دو وجوب اند چه در حالت مذکور (ملف هر دو در آن است)
 هر دو غفلت پیدا می کنند ولی هیچ محذوری در آن نیست زیرا تا وقتی که امثال
 یکی از دو امر، شرط دیگری است و موضوع غفلت وجوب آن را تقریر می سازد
 بنابراین از اجتماع دو امر، طلب جمع بین دو مورد لازم نمی آید چنانچه به بعضی
 امیه ملف یکی را انجام داد، موضوع در وجوب دیگری با این امثال نمی شود

و از همین قسم در این بر غرض میال (چون فرض این است که عاقل نیست)

هر دو هند از تلف صادر شود هیچ کدام آن دو نه در خواسته شده آورده نشده است

چرا آنچه خواسته شده اینجا نمی آید در صورتی که می آید.

حالا همه آن که اصلا وقوع و اعراب در وجود به خود تعلق ناشی از این

حضریت است نه یکی از آن دو با اعتدال موضوع و شدت دیری را از این

می برد.

واجب تخییری و لفا می

حجاب ذهنی تعلق می گیرد به نفس و طبیعی (جبریت) مثل اینست عولا لیبید

صل، پس آنچه واجب شده طبیعی نیاز است و عقل حکم می کند به

تخمید بین این تطبیق، و جواب بر نیاز در مسجد یا نماز در خان

۱- و این تخیر عقلی است به زیاده عقل عالم به تخیر مذکور است نه

آنکه خطاب شرعی دال بر این تخیر باشد.

۲- و گاهی وجوب به برائش (عقل می لید، مثل اینکه مولا فوید: صل اولعتق)

رقعه، این تخیر شرعی است، به این اعتبار که خود خطاب شرعی معترف

آن شده است.

تخیر شرعی

اشکالی در ثبوت تخیر شرعی در موارد مختلف در سدهات نیست، همچنین

اشکالی در ثبوت خصوصیات و تزیینی در صورت اتفاق تخیر شرعی نیز نیست و

این ویژگی ها:

۱- اثر مکلف پس از افراد تخیر شرعی دایم آورد، محتمل نموده می شود.

۲- اثر مکلف را ترک کند عاقلی نموده می شود، اما تعصیتش واحد عقالتش هم

و احداست.

۳- همچنین اگر عطف همه افراد تخنید شدی را در یک زمان واحد با هم انجام

دهد باز هم محتمل شمرده نمی شود.

بحث در حقیقت وجوب تخییری

۱- قیل ۱؛ تخیید شدی به تخیید عقلی باز می شود به معنای

آنکه وجوب تخییری یک وجوب است، وجوب واحدی است

که تعلق گرفته به جامع و معاد وجوب هم قائم به جامع است

چون آنکه جامع یک عنوان امیل مانند ادلی امر که جامع بیان

الیه است باشد، باید عنوان اندازی مانند آنچهها تفسیر ادلی

۲- قیل ۲؛ باز نیست تخیید شدی به وجوبات مشروط است

که به این معنا که هر فردی از اطراف واجب تخییری واجب است،

(قیل) آنکه به شرطی به شرط آنکه گفته اند (تفسیر)

وجوب مشروط به تکمیلی است؛ چرا که هر فردی برای خودش

صکف خاصه دارد، و امکان بدست آوردن آن صکف خاصه بنا آوردن

صکف معتبر نیست، در نتیجه چون صکف ها نقد است، و حجب هم بقدر است،

چون امکان بدست آوردن همه آن وجوب حائض است، بنابراین وجوب

در هر کدام مشروط به ترک دیگری آورده شده است. تفسیر فاشی

الاحوال بر تفسیر فاشی

۱- اگر معنف همه افراد بدانش را ترک کند، لازمه اش تعدی عقاب

است، چنانچه حالات در تراجم بیان دو واجب نیز در صورتی که

صکف حدودی آن ها را ترک کند حال همین گونه است. (در حالت

تراجم به صکف حدود واجب را ترک کند، تعدی عقاب در دو وضعیت دارد)

۲- در صورتی که صکف همه بدانش و افراد را بداند، و معنف

مستند یعنی شود چنانکه در این صورت هیچ یک از اهداف فقهی نخواهد

موجود، چون هر کدام مشروط به تدبیر است.

نمونه‌ی این دو تفسیر

۱- چنانچه از تقرب با انجام بیس از افراد مخصوصه چه چنانچه

هر یک از اطراف چنانچه متعلق امر است، طبق تفسیر دوم که

بازگشت تخفیر شدنی به وجوآت مشروط است.

اما طبق تفسیر اول با انجام بیس از افراد، تقرب چنانچه نیست، چنانچه در

تفسیر اول به جامع متعلق به جامع است و تقرب هم باید به جامع باشد

که در متن هر یک از دو طرف محفوظ است، همچنین در مورد موارد

تخفیر عقلی چنین است، (مثلاً اگر مولا به طبیعت نماز آمده باشد،

ملک نمی‌تواند به حضور نماز در خانه یا مسجد، قصد قربت بآید

جامع نماز باشد در متن این فرد یا آن فرد محفوظ است)

۲- اینست بدانکه در موارد واجب تحمیدی لازم است اینست متعین

باشند و از قبیل اقل و اکثر نیستند چنانکه زائد بر مقدار اقل ()

چیزی است که ترک آن بدو (وجود بدیل) حایز است و معذ ندارد چنین

چیزی واجب باشد، بنابراین رعایتی برای تحمید پس اقل و اکثر نیست.

۳- آنچه در وجوب تحمیدی ذکر شد می توانیم به واجب لغایی هم

سدایت دهیم، پس در واجب لغایی نیز احتمال دارد که وجوب

واحد باشد - متوجه جامع مللین است یا وجوبات مشروط

به تعداد مللین که هر کدام مشروط به ترک دیگری است.

تحمید عقلی

اندکفته شده اند کم زیداً - تحمید پس افراد اندام، عقلی است (اهداء کتاب

← اطمینان، عدم تردید، و نیز این امر مطلقاً ابعاد انتخاب را اختیار کند

این اختیار ناشی از آن نیست که به موجب به این مجموعه خاص

تعلق گرفته، بلکه موجب با معاری خود که حسب اراده باشد، متعلق به

جامع است و این مطلق به جای ابعاد انتخاب، اطمینان را نیز انتخاب کند

باز محتمل شود که به این مجموعه متعلق به آن نیست یعنی امر

به مجموعه متعلق، در نتیجه به جامع است و هر چه صدق برای

متعلق امر (جامع) می باشد، در نتیجه، اختیار کردن مطلق حدیث از

مجموعه را به معنای تعلق و موجب به آن مجموعه نیست، چنانچه به مقدار

و موجب به متعلقش به واسطه ای جعل است و فعل این است که جعل

متعلق به جامع است که به نحو صرف الوجود الحاق شده است، اما امر امر

تعلق را نیز به نحو صرف الوجود الحاق شده است، اما امر امر

آنکه زید آبل انفسال الاندام به در این صورت حد حصه و هفتس اینم

چنانکه متعلق وجوب شمرده می شود نه اینکه مقدارش برای متعلق وجوب باشد،

بلکه خود این حصه خودش متعلق وجوب است.

چنانکه نه تلاشی صورت رفت برای ارجاع وجوب تعیین به وجوب واحدی برای

جامع و همچنین محاوله برعکس آن نیز صورت رفت و آن ارجاع وجوب

متعلق به جامع به وجود نمی آید و مقدار حصه پس نه حد کدام می تواند بود به عدم ایصال

حصه ی دیگر از این محاوله تعیین می شود به اینکه امر متعلق به افراد است نه صفت.

احتمال عدم وجوب

و واضح و روشن است که امر متعلق واحد باشد که این اجتماع

امر و صفت نیست، مثلاً اینکه نماز نمی تواند هم واجب باشد هم حرام،

چنانکه وجوب منافات دارد با حرمت.

و همچنین روشن است که این متعلق مختلف باشد محذور در

اجتماع آن در نفس نیست اگر چه در یک زمان و یک مورد با هم

یافت شوند، مانند نماز خواندن و نه در آن به اجتناب، پس واجب

و برید حرام است.

اما در حالت وجود دارد به بحث واقع شده در این موارد که متعلق واحد است

یا متعدد؟

حالت اول = و وجوب تعلق بلید به طبیعی به نحو صرف الوجود مانند آنکه؛

شمار یک بلید صلی، و وجوب تعلق بلید به یک حصه خاص

از همان طبیعی مانند آنکه؛ شمار یک بلید؛ لا اقل من الحیاء، در

چنین موردی، روحی قائل به این هستند که متعلق در

این دو مورد واحد است، چنانکه طبیعی و حصه از حیث ذات

که یکی هستند، در نتیجه اصل ندارد که وجوب به طبیعت وجوب به وجه

تعلق آید. و اگر ده سببی قائل هستند که در این دو مورد تعلق واحد

نیست، چنانکه طبیعت وجه به واسطه اطلاق و تقدیر باید که مخالف

دارند و ۲ چند هستند، پس میخوری از اجتماع آمد و رفت نیست

حق مطلب و نظر شخصی

بیان شده که وجوب به طبیعت تعلق گرفته و وجوب به طبیعت، اقتضای تخیل عقلی

پس وجه را دارد، بنابراین باید دید که تخیل عقلی بازگشت به چیست؟

۱- اند قائل باشیم که تخیل عقلی بازگشت به وجوبات مشروط

است، در این صورت اجتماع دو حکم متضاد لازم می آید بر تعلق واحد،

نما در همان آران است که وجهی از طبیعت است دارای وجود خاص

مشروط است بنابراین هرگاه هم به آن تعلق آید اجتماع آمد و رفت

که بدینعلق واحد لازم می آید، نه حکم نیست، پس در این صورت اما

اجتماع وجود ندارد.

۲- اما قائل باشیم که در تخصیص عقلی وجوب طبیعی و وجوب

موضوعی بر نفسی که «ولی در این حال همه این که تلف در مقام امتثال

انتخاب می کند وجوب یا لا اقل مادی آن همه است می کند

در نتیجه دارای صفت محسوب می گردد، در این صورت هم اما نعلق

حکمت پس وجود ندارد، چنانچه لازم می آید پس چند در وقت واحد و محصور

و معوقین باشند و این محال است، یعنی اما ن اجتماع اندر نفسی

وجود ندارد.

۳- اما اگر قائل باشیم که در تخصیص عقلی وجوب طبیعی و

اجتماع نعلق دارد به همه که سرایت نمی کند و این همه که در خارج

واقع شده، نه مطلق و خوب است نه مطلق بداری و خوب، طلب این حصه، فقط

مصدق واجب است، مصداق فحش است، نه خط واجب و محبوب، در این

صورت مجزور در نقل امر به جامع و تخصیص به حصه نیست.

پس بنابر فقه اول و دوم اجتماع امر و تخصیص ممکن نیست دانسته امر به صفت

و تخصیص به حصه نقل بگیرد، برای رفع این اشکال که فقه نیست، جمعی اینها در صورتی

است که امر و تخصیص به یک عنوان واحد مثل عنوان نماز، نقل بگیرد و عنوان

واحدی دانستیم که نقل گرفته بود امر به مطلقش و تخصیص به مقیدش، و حالا به سراغ

حالت دوم می رویم، حالت دومی داریم که نفس دانستیم که آیات عنوان واحد است

به عنوان مقدر.

حالت دوم هم فقهی است و جمیع واحدهای وجود دارد و مستعمل بود عنوان

است و به واسطه این عنوان امر به آن نقل گرفته

← و به واسطه عنوان دیگر نفس بآن تعلق گرفته و مانند نماز در صد عقیقه

آیا چنین حالتی در تقدیر متعلق کفری است یا خیر؟

← ۱- اگرچه قائل به این هستند که تقادیر و عنوان کفری است

چرا که احکام به عنوان تعلق دارند و از آن جهت که عنوان

تقدیر هستند (بمعنی عنوان نماز، عنوان دیگر عقیقه) مانع از اجتماع

آن در نفس نیست. و احکام به وجوآت خارجی متعلق نیست. و

اینکه گفته شود چون وجود خارجی بی اعتبار است، امکان اجتماع

نست بلکه همین اگرچه قائل هستند که حتی تقدیر عنوان کشف از

تقدیر خارج است، در نتیجه عقیقه همانقدر که از تقدیر عنوانی غیر از

نماز است به لحاظ وجودی نیز بآن تقادیر است اگرچه به دو وجود

در هم فرو رفته و به ظاهر یک در هستند.

۲- گروه دیگری قائل به این هستند که تعدد عنوان کافی نیست

چونکه احکام از آن جهت به عناوین تعلق می یابند آینه و

صد آه خارج هستند و اما این اشکال تعدد خارج از طریق تعدد عنوان

نست چنانکه در هر عنوان ملقود از وجودی واحد منع می شوند

نمودی بحث

نبا بر عدم کفایت تعدد عنوان، اجتماع امر و نفی جایز نیست، در نتیجه پس دلیل

صلح و لا تعصب، لغرض ایجاد می شود، که باید احکام باب لغرض بر آن

جاری شود. اما تعدد عنوان را کافی ندانیم، اجتماع امر و نفی جایز است بدون

هیچ محدودی می توانیم اطلاق دو دلیل را اخذ کنیم.

وجوب غدیری برای مقدمات واجب

فلسفی نیست نه ملکی به حکم عقل در برابر ایجاد مقدمات عظمی و شریعی واجب

مسئول است، زیرا بدون این مقدمات امکان ایجاد و امتثال واجب

نیست، از این ناحیه بحث وجود ندارد.

بحث در این جا است نه آیا این مقدمات (عظمی و شریعی) به تبع وجوب واجب

ذی المقدمه به وجوب شرعی ملکی می شود به این معنا که اراده و ایجاب

ذی المقدمه از طرف مولا به مقدمه هم تشریح پیدا می کند و سبب اراده و ایجاب

آن هم می شود؟ (آرای داریم)

7 ← در هر مانی به این هستند که اراده و ایجاب چیزی مستلزم اراده

و ایجاب مقدمات آن چند است و به اراده ای نه از ذی المقدمه

تشریح پیدا می کند ← اراده ی غدیری، و به آن وجوب مقدّم

(مقتدر لازم)

« وجوب غیري، نوبت که در مقابل اراده و وجوب نفسی است.

2 « در وجهی که مقتدر است لازم هستند به این معنای که اراده و ایجاب چیزی

مستلزم اراده و ایجاب مقدمات آن چند نیست. (مقتدر لازم)

3 « در وجهی قائل به تفصیل بیان اراده و ایجاب هستند نیست به

اراده قائل به این هستند که اراده و وجوب چیزی مستلزم اراده و وجوب

مقدمه آن است، نیست به ایجاب قائل به این هستند که ایجاب

چیزی مستلزم ایجاب مقدمه آن نیست. (تفصیل)

قائلین به ملازمه اتفاق تصور دارند بر اینیه «

« اولاً: وجوب غیري معلول وجوب نفسی است، در نتیجه

حدوث وجوب غیري نفسی تواند علو تر از وجوب حدوث نفسی باشد.

۱- **موضوعاً:** امکان ندارد که وجوب غیری به مقدمات وجوب افلاق

گیرد، چنانکه قبل از تحقق مقدمات وجوب اصلاً وجوب لغتی در

دار فیت، پس در نتیجه وجوب غیری هم ایجاد نخواهد شد و بعد از

تحقق مقدمات افلاق گرفتن وجوب غیری به آن ها حاصل

خواهد بود، چنانکه خوشنویس حاصل شده اند، بنابراین وجوب

غیری فقط به مقدمات واجب افلاق می گیرد، چه مقدمات عقلی

چه مقدمات شرعی.

برای وجوب غیری و بررسی های مورد اتفاق وجود دارد

۱- برای وجوب غیری حساب مستقلی در عالم میزات و استحقاق

وجود ندارد و این استحقاق فقط برای وجوب لغتی است، چنانکه

استحقاق کفای چیزی است که تدبیر واجب به خاطر تفاوت ملک آن را

← اینجا از من گفت و فرفش این است، واجب غیر در مقابل واجب نفسی

مکانی همانند ندارد.

۲- برای وجوب غیر واجب مستقل در مقابل محلیت وجوب

نفسی نیست، در نتیجه کسی که در برابر او نفسی تحرک پیدا کند، آن

تحرک نفس در مقابل وجوب غیر نیست، چرا که اراده مولا برای رسیدن

به ذی المقدمه است و بدون ذی المقدمه اراده ای برای مقدمه نیست.

ملک

← بعد از انبیه خدا نفس وجوب غیر دانسته شده قائلین به ملامت

در این اختلاف برده اند آیا وجوب غیر به آن حقه ای از مقدمه نه موصول

به ذی المقدمه باشد لعل من این را بدانم به مطلق مقدمه (چیز موصول و چه

غیر موصول) در نتیجه این مطلب:

← مقدمه را باید آورد بعد از آنکه ذی المقدمه را بنویسند (مقدمه)

← اگر قائل باشیم که خصوص مقدمه موصل و جواب غیری دارد؛

در این صورت این مقدمه بعد از برای واجب غیری نیست (موصل)

نیست چون زوجه یا و غیره بخوانند

← اگر قائل به این باشیم که مطلق مقدمه (چه موصل چه غیر موصل)

دارای وجوب غیری است در این صورت این مقدمه بعد از واجب

غیری نیست، به عنوان مثال اگر مطلق به جهت ادای نماز و غیره درست، و

در جهات دیگر (نماز خواندن این) و غیره وجوب غیری مطلق می شود

چندتا اول (خصوص مقدمه موصل) و طبق دیدگاه دوم (مطلق مقدمه) اند

نکته نماز و غیره درست چه آنچه با آن و غیره بخوانند یا نه اند در هر صورت

در هر دو ادای وجوب غیری است.

تقدیر مقدره

آیا ملازمه حقا وجود دارد یا نه؟

در پاسخ به این سوال شایسته است قائل به تفصیل باشیم:

۱- در عالم اراده؛ بر اصل این ملازمه اثبات و نفی نهایی

نیست، و تنها مرجع وجدان است که شاهد بر وجود ملازمه هست

یعنی به حکم وجدان هرگاه مولا اراده اینجام مقدره را از سر

ملک دانسته باشد حتما اراده اینجام مقدره را نیز دارد.

۲- در عالم وجوب؛ ملازمه معنا ندارد، چرا که وجوب فعل

اختیاری مولا است، و محال نیست آنگونه که معنی ملازمه است به طور

فوری از ذی المقدره به مقدره تشعیر پیدا این الزام در تشعیر

برخلاف این است که وجوب به فعل اختیاری مولا است.

آیا نهادهای برای اثبات وجوب غیری مقدمه هستند؟

کروهی قائل به این هستند که نهادهای زائد حیرانه فروع این است که وجوب غیری

محرک مستقل و المستحق عقاب بر مخالفت را ندارد و این دو یعنی محرومیت

و المستحق عقاب مقدم بر وجوب نفسی هستند و این وجود چه نهادهای

برای وجوب غیری خواهد بود؟

تقدیر تفهیم

۱- ولی چه بسا بتوان نهادهای در تقدیر رفت، و مثال آن

چنین است: اگر اینجاست حال غیری واجب بر و این کار

متوقف بر مقدمه حرامی نباشد نه اجماع از آن واجب لغت است

مانند تلف کردن زراعت غیری در این صورت اگر تلف مرتکب

این حرمت بر ولی غریق را اینجاست تفهیم:

۱- **ندبر غرض و جواب غیری**، مطلق مقدمه (چه سوال چه خبر سوال)

مقدمه مصداق واجب است و حریتی نیست اینجا طاعت اجماع

و جواب و حریت برستی دو واحد

۲- **ندبر غرض و جواب غیری مقدمه سوال**؛ این مقدمه حرام

که اینجا داده، مصداق واجب نیست و موجبی هم برای سقوط حریت

آن نداریم، در نتیجه حریتش به صورت بالفعل ثابت است.

افتقار و جواب منفی برای حریت غرض

آیا واجب بر آن یک چیزی افتقار حریت غرض را دارد؟

غند بر دو قسم است؛

۱- **عالم**، به معنای نفی چیزی است، مثلاً غرضی اینجا

که ترک نماز است.

← خاص: که عبارت است از فعل وجودی که با فعل واجب جمع نمی شود

یعنی در مقام انتقال برای تلف مقدر نیست که این دو فعل وجودی را

در یک زمان با هم بیاورد مانند: از الی نصف از مسجد واقعه نماز.

❁ نسبت به ضمایم معروف میان امر لاین آن است که = که ایجاب می چند

اعتقادی حرمت ضمایم آن را دارد ولی در جمله های این اعتقاد اختلاف

کرده اند: ۱ برخی بر این می آورند: «امر به هر چیزی» عین فعل از ضمایم آن

است «حیث»

۲ برخی قائل بر این هستند که به نحو تقصیری است به چیزی نفس

از ضمایم آن را به مثال دارد چنانچه به ادای این گروه، امر به

چیزی، مذکور است از «طلب آن چنانچه و منع از ترک آن» تقصیری

۱- بعضی قائل به این هستند اندر چیزی مستلزم خبر از خداست آن

است. التزام

۲- نسبت به خدا خاص، بعضی قائلند که ایجاب چیزی مقتضای تحریم خدا خاص

آن است، پس نماز و ازاله نجاست از مسجد در صورتی که مکلف نتواند آنرا

را جمع کند، خدا بیغیرند و ایجاب بیک مقتضای تحریم دیگری است.

البتة (این گروه):

۱- در تقدیر این گروه، ترک نماز مقصد برای وجود ازاله

واجب است، در نتیجه عدم نماز به دلیل مقتضیت واجب به

وجوب غیر است، چون وجوب پیرایه تقدیس (فدا)

یعنی نفس نماز، حرام می شود، چنانچه وجوب بیک چیزی

اعتقادی حرمت خداست آن را دارد.

رد استدلال این گروه

← **اولاً:** ترک یکی از دو ذکر، برای اینجاست ^{دستی} مقدمیت

ندارد، چنانچه مقدمه آن است که علت یا جز الفله باشد،

ولی با وجود آن در مثال نماز و ازاله می بینیم که اختیار مطلق

آن علتی که وجود یکی را به دنبال دارد است، و با وجود آن

می بینیم که علت وجود ازاله، ترک نماز نیست، بلکه اختیار

مطلق است، در نتیجه وجود یکی از دو فعل و عدم دیگری نیست مگر

به اختیار مطلق، نه اینکه یکی علول دیگری باشد.

← **دوماً:** لازمی مقدمیت ترک یکی برای دیگری، دور است

الذ: ترک نماز ^{مقدمه و علت} ← وجود ازاله و ترک ازاله ^{مقدمه و علت} ← وجود

نماز باشد، پس با توجه به عنوان (تلفیق علت)، علت است

برای تلفیق علول، لازم می آید که نماز ^{علت} ترک ازاله

در نتیجه، نیاز علت برای ترک ازاله، و ترک ازاله علت برای نیاز (شود) یعنی

لازم می آید که حدیث از دو وجه علول ترک دینی و علت برای حرام ترک باشند و

این دور است.

نمودی بیست

← نکته: نمود بیست نسبت به ضریح است و ضریحاً فوقاً

جهت روشن شدن هند خاها بیان شد.

در مثال مذکور در صورتی که ازاله، اضم و جواب باشد.

← حالت اول: اگر بنا بر اعتقاد (اینکه) بی چیزی مقتضای تحریم

هند خاها است (بنابرین) به نیاز حرام است، بنابراین، اگر علت

بعد از ترک ازاله، نیاز اختیار کند، این نیاز حاصل است، و اصل ندارد

آمدن تری به آن علول بعد از آنکه خبر به آن علول رفته، و بنا بر

بذل بودن اجتماع آمدن و خبر

← حالت دوم هم اگر بنا بر عدم اعتقاد (ایجاب یک چیز مقتضای تحریم

صند خاص نیست) بگذاریم هم کسی برای نماز نیست، در نتیجه می تواند

اندر آن نفل (نفل) بگذارد به نحو ترتیب، یعنی مشروط به ترک ازاله و این

نماز صحیح است اگر چه ممکن باشد ترک ازاله که واجب اہم است

عاقبتی مشروط می شود ولی نمازش صحیح است.

اقتضای حرمت برای رجلا

آیا حرمت چیزی اقتضای رجلا آن را دارد؟

← در باب عبارات؛ معنای رجلا آن است که عورت،

مجبوری و از حق نیست و لازم است اعاده و عفتا به جای آوردن.

← در باب معاملات؛ معنای رجلا آن است که اثر معامله جاری

نمی شود، یعنی ترتیب اثر در همان نقل و انتقال است،

انتقال مملکت به خریدار و انتقال بها به فروشنده.

نکته: به عبادات حریت اقتصادی دطلال عبادات را دارد به بودیل:

۱- لازمی حریت عبادات، آن است که اندر شامل آن

عبادت نفر شود، یعنی در امتناع اجتماع آمدن شخص، و یا عدم معمول آمدن

به آن عبادات نفر تواند میرد و یا نفر باشد و این یعنی همان دطلال

ان حال به وجه اول:

اگر گفته شود، عدم معمول آمدن به آن عبادات، دلالت بر فقدان

ملاک نفر کند، در صورتی است که آمدن شامل آن نفر شود و لکن نقایض ملاک وجود

شامل آن باشد پس به واسطه داشتن ملاک صحیح نشود شود چه واجب

تقدیری باشد چه واجب توهمی.

جواب به اشکال

۱- عجز و احتمال ثبوت ملک تقابلی نمی تواند برای حکم

صحت و بطلان ثبوت ملک احراز شود و طریقی برای احراز

ملک غیر از آن وجود ندارد، و ما حکم تقسیم را افسوس

آن نیست، بنابراین حدس حکم نیست ما حکمی در نظر داشتیم.

۲- حق با فرض ثبوت ملک، در حق آن عبادت حرام

است و بر خلاف حق در حقش محفوظ است و بنابراین، به واسطه

آن امکان تقرب وجود ندارد، حق با فرض وجود ملک و این دلیل

صحتش به واجبات تقیدی است.

فروق بین دو دلیل

۱- دلیل اول به شامل واجبات تقیدی

و در اصل من شود، اما دلیل دوم به صفاً مخصوص واجبات تقیدی است.

لغت به حرمت معامله

← **لا حر** مراد از تحریم معامله، تحریم علت و سبب است نه به واسطه

آن اثر معامله جاری می شود، یعنی تحریم ایجاب و قبول، در این

صورت تحریم سبب، مستلزم اطلاق و عدم ترتب اثر لغت،

چنانچه مستلزم صحت و نفوذ آن نیز نیست، بنابراین، این

امکان صحت نه صدور سبب (ایجاب و قبول) از روی شارع

مستفاد می باشد ولی در حال حل، حکم به ترتب اثر هم لغت، چنانچه

در چهار جنبه است، آنچه حرام و موقوف (موقوف) ولی اثر ندارد

فقد اثر حاصل خود را دارد.

← **ولا حر** مراد از تحریم معامله، تحریم سبب و معلول است یعنی

تحریم تمسک به به واسطه سبب حاصل شده است، در اینجا لغت شده

تحریم سبب، مستلزم طهت و نفوذ سبب است، چنانچه تحریم به
 عنوان یک حکم ثانویه به غیر مقدر لائق نفوذ است و سبب تنها در صورتی
 مقدر است که سبب نافذ باشد.

لوقتی که سبب شارع و قهر سبب را احرام می کند می فهمیم که تنها سبب
 اثر خود می تواند داشته است نه به واسطه آن سبب پیدا شده است
 مگر نه، اگر سبب اثر نداشته سبب اصلاً پیدا نمی شد تا مولا بخواهد آن
 را احرام قرار دهد بنابراین بعد از آنکه سبب اثر خود را نداشته (یعنی محرم)
 مولا از آنجا که سبب به اختیار و اراده خود سبب را به واسطه ی سبب
 ایجاد کرده او را محرم می کند پس تحریم سبب، مستلزم نفوذ سبب و
 طهت محرم می باشد.

مسئله حکم (مسئله اجزاء بالافس) همین از مسائل مهم امروز در باب مستحقان حکم (است)

حکم به واسطه امری امروز بر از مطلق سابقا می شود

حکم شده

اولاً ← اصل و عین (با این) رویتی در حکم محمول نیستند بلکه

اجزای عدم اقل حکم شده

در واقع به این معنا هستند که فاعلیت و فعلیت حکم به سبب این

با عین به بیان می رود، همانند خوردن غذا که تسیری از این

نمی رود و فقط بعد از تسیری فعلیت به سوی خوردن فعلیت

۳ ← آوردن آنچه شارع آن را به عنوان مستحق قرار داده، به عنوان

مثال شارع فردا مستحق روزه قرار داده است به این نحو که عدم

مستحقا به عنوان عیدی برای نقاد و جواب اخذ شده باشد، چنانچه عدم

سفر شرعی به عنوان عیدی برای جواب و غلبت روزه است.

۴ ← اصل اضطراری که در بعضی از مواقع چیزی که امر واقع است

است، به عنوان مثال، اندر واقعی اولی لفظ نوشته به نماز ایستاده، اما این لفظ

مکذور باشد از اینجاست که نماز ایستاده، شروع آمدن کند او را به ادای نماز ایستاده، در این جا

دو صورت وجود دارد:

۱- اینست که فرض شود آنکه اضطراری به کسی احتیاجی دارد که در آن وقت

عاجز است.

۲- اینست که فرض شود آنکه اضطراری به کسی احتیاجی دارد که در آن وقت

اراده نماز عاجز است، این وجه بعدش ممکن پیدا می کند.

در صورت اول \Leftarrow اگر بعد از آنکه نماز ایستاده خوانده می شود از بین رفت باید

نمازش را اعاده کند چنانکه آنکه اضطراری به کسی احتیاجی داشت در آن وقت

عاجز باشد.

در صورت دوم \Leftarrow اعاده لازم نیست چنانکه آنچه را که انجام داد و صدق چیزی

است که به آن ^{تغییر} امر مقرر و نهایی است ^{تغییر} امر به نحو تعیین (تعلق) تلفظ چنانچه

آن در اول وقت که عاجز بود نماز نیت را می آورد و در آخر وقت به عجزش از

ببین وقت نماز است و می آورد بار هم کافی است، بنابراین چنین سلسله تخییر

است بین انجام وظیفه اضطراری در حالت عجز و وظیفه اختیاری در حالت

قدرت، چنانچه امر ^{تلفظ} اعاده برای کسی که آن را اضطراری را در اول وقت آورده

واجب باشد، لازم است تخییر بین جمع دو صلاوة یعنی نماز اضطراری در اول

وقت و نماز اختیاری در آخر وقت و بین ^{تغییر} عجز و ^{تغییر} قدرت به نماز

اختیاری است و این از عین تخییر بین اقل و اکثر در وجوب است که

غیر مقبول است، بنابراین اجزاء (تغییر) لازم است.
عدم اعاده
تلفظ بودن

امکان نسخ و نقویر آن

معنای نسخ این است که قانون گذار مایل باشد درستی قانون گذاری خود

حکمی را نسخ کند آن گاه بر او آشکار می شود که معطلی، خلاف آن حکم

است و حکم مذکور را نسخ می کند و از معطلی تسبیح و اراده خود باز می برد.

نقویر نسخ به معنای حقیقی در حق خداوند تعالی، محال است، چنانکه

لازمه اش جمل است، و حالات نسخ شعری باید به معنای مجازی نسخ

بازگردانیم به اینکه بگوئیم حکم از ابتداء دارای زمان محدودی است از جهت

معطلی و اراده، و پس تمام می شود.

تقریر محمد صدر

← امکان نقویر نسخ در مرحله جمل و اعتبار حکم به معنای

حقیقی اش وجود دارد و حکم به معنای مجازی.

← معنی حقیق در عالم جعل :

مشارع حکم را به صورت مطلق بدون تقید به زمان جعل می کند ،

این بعد از وقت آن را ندارد و مطلق آوردن حکم در این صورت

برای آن است که ملغی آن حکم را سبب نشوند و احتمال

اثری بوجود نرساند و بدهند

← معنی مجازی در عالم جعل :

این است که شارع از اول حکم را به صورت موقت در زمان جعل

کند و با تمام شدن وقت ، حکم نیز خود به خود برداشته می شود

فرض اول به عنوان نسخ ترویج بر است .

لازم بین حسن و قبح عقول و امر و نهی شرعی

حسن و قبح دو وقت واقعی هستند که جعل آن را درک می کند ، پس

حسن یک فعل انباز است به یک صفت واقعی دارد و آن این است که

صدور آن فعل محلاً شائسته است و قبح یک فعل نیز انباز است به این

صفت واقعی دارد که صدور فعل محلاً ناشائسته است.

وصف شائستگی و عدم شائستگی (دو وصف) واقعی هستند نه جعلی و اعتباری و

نقش عقل نیست به این وصف، نقش مدرک صفت نه ایجاد لفظه و

مشار آن و حکم لفظه به آن ها، این ادراک عقلی را حکم عقلی

من نامیم نوعی مسامحه و محاربه است، بنابراین آنچه نقشی از امر پس

ذکر کرده اند از این دو (حسن و قبح) دو حکم عقلی هستند یعنی از طرف

عقل و جعل می شوند و دروغ می شوند.

نکته
که ادعا شده به بین حسن یک فعل از تقد عقل و انشاع

و قبح یک فعل از تقد عقل و نفس شارع از آن ملازمه وجود دارد.

در مقابل این ادعا برخی از اصولین قائل به تفصیل بین دو نوع لز

حسن و قبح هستند

۱- حسن و قبح واقعی که در مرتبه صناعی از حکم شرعی است

و به عالم امثال و عقیدان حکم مربوط است، مانند حسن و قبح

به اعتبار آنکه اطاعت از حکم شرعی است و قبح خود را گوشت خوردن

بدان جهت نه نفی و مخالف با حکم شرعی است، در اصطلاح به

آن حسن و قبح واقعی در سلسله مقولات احکام گفته می شود

۲- حسن و قبح که به صورت تفصیل و تفکیک از حکم

شرعی ثابت هستند حسن حقوق و امانت و قبح دزد و خیانت که به

مقتضی نظر از حکم شرعی و امثال آن ثابت هستند در اصطلاح حسن و قبح

واقعی در سلسله علل احکام گفته می شود

نکته

← در نوع اول اصناف ندارد و حق و قطع مستلزم حکم نمی باشند

چنانچه لازم است تسلسل است، در حکم به نوع دوم ملزم به بیان

قائم است بدون هیچ محدودی.

استفاد و قیاس

در استنباط احکام شرعی تابع مصالح و مفاسد هستند این حرمت حرمه ملا باید

داشتن از یک مقصد معین باشد و اگر آن جهت در این شرعی به آن اشاره

نگردن محل حدس می زند به این مقصد معین اشاره باشد و لازم است این

حدس عقلی آن است نه این حکم حرمت در هر صورتی که هست تسلسل

وجود دانسته باشد، جاری است.

سوال ۴۴ چنانچه عقل طلب حکم را حدس می زنند و صفت معین را به

عقول طلب حکم معین می کنند؟

گذاشتن از طریق استقراء و نه از طریق قیاس؛

← مقصود از استقراء این است که بقیه هیچ وجهی از احکام به در

نیاید و نیز معین با حکم مشتبه نشود، ملاحظه می کنند، مثلاً ملاحظه می کنند در

حالات مقتدری که جاهل در آن حالات معذور است، در نتیجه آن

صفت مشتبه می بیند این معذورات، چهل است، پس نتیجه می گیرند که

نقص مقتدریت، چهل است، این عمومیت حکم را به باقی حالات

چهل.

مقصود از قیاس این است که شواهد و احتمالات مختلف را به سبب تحریم

مثلاً غیر معتد است را لحاظ می کنند، پس اگر از طریق قیاس غالب به این

نتیجه رسیدن از بین این احتمالات، احتمال استعاریت غالب دارد.

چونست می دهد حرکت را به هر دیگری.

نکته \leftarrow اما استثنای چه در قائم بر اساس استبعاد و قیاس چیست

حجت است؟

هرگز، چراکه استبعاد و قیاس مقید بر حسن و قبح

حجت نیست، در نتیجه این دو نیز حجت نیستند مگر زمانی که

دلیل خاص بر حجت آن ها ارائه شود.

حجیت دلیل عقلی

دلیل عقلی را چه مضامین است و را چه قبح؟

\leftarrow اگر قطعی باشد یعنی موجب تعارض به حکم شخصی نشود، حجت است

به دلیل حجت برای هر قطع طریق هر چه مستثنی باشد ثابت است

۱- عده ای قائل هستند که قطع حکم شرعی این ناشی از دلیل عقلی یا

قصای عقلیه باشد، انری ندارد، البته نه آن که بگوئیم حجت را از قطع

طریق من توان استلب بر تالفته شود، حال است البته نه این که بگوئیم قطع

طریق به قطع موضوعی تبدیل می شود به این نحو که یک قیدی در فعالیت احکام

شرعی هست و آن قید این است که حکم عالم به جعل آن حکم از ناحیه

عقل و بنا بر این اگر از طریق مقدمات عقلی، عالم حاصل شود حکم شرعی

عقلی نفسی شود

۲- اگر تالفته شود چیزی نه امکان دارد اینست به کسی که عالم دارد به جعل حکم،

از طریق مقدمات عقلی، تالفته شود این حکم شرعی در حق توانست

لیست رجال آنکه عالم داری ؟

جواب ← عدم عالم به جعل شرعی از طریق عقل قیدی در

موجود است، نه این بیان که این شخص عالم به عقل،

یعنی عالم به حکم شرعی است در حالی که ما را اندر دیم

عقل نیست بلکه موجود است، پس عالم به عقل شرعی از

طریق عقل، عدمش آخر شده به عنوان قیدی در موجود، پس

عالم به جعل شرعی وجود دارد اما به جعل شرعی وجود ندارد

نتیجه اینکه، این دانش آنچه دارای و حاجت هست اما احتیاج دارد

به اینکه بین دلیل شرعی دالت اندر تقید به جعل شرعی، به چنین

قیدی (عدم عالم به حکم شرعی) در حالی که چنین دلیلی مفقود است.

← باین دلیل عقلی طرحی نباشد، همچنان که در استناد

ناحق و قیاس چنین است، حجت نیست مگر زمانی که دلیلی بر

حقیقۃً ادا شد و جبر (دلیل بر حقیقت استقضاء ناقص و قیاس

وجود ندارد) بلکه حقیقۃً اقامه شد (دلیل بر عدم جواز تلبیه بر طرف رأی و قیاس)

« الحمد لله على محمد وآل محمد وعلمهم »

برای شادی روح اسیران خاک

سایت فتوکده

فاتحه و صلوات

